محمد نیکنام عربشاهی

# آشنایی با علوم غریبه

(سحر، طلسم، تنجیم، احضار اجنه، فال، طالع)

(علم جفر، علم رمل)



# آشنایی با علوم غریبه

## سحر، طلسم، تنجیم، احضار اجنه، فال، طالع

## علم جفر، علم رمل

محمد نیکنام عربشاهی

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذی اسمه دواء و ذکره شفاء وطاعته غنی و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر والبحر علمنا بحقائق الامور و سرائرها بقدر وسعنا واستجب لنا دعانا برحمتک یا ارحم الرحمین**

غرض از تألیف این رساله آشنایی با علومی است که اهل فن بجهت سوء استفاده نااهلان با وضع رمزها و خطوط مخصوصی آن را از غیر اهل آن مخفی نگه داشته اند و به همین جهت آنرا علوم غریبه ( در مقابل علوم رایج و متداول) گویند و آن علم واحدی نیست، بلکه از علوم مختلفی تشکیل شده است از جمله: رمل، جفر، تنجیم، احضار و تسخیر جن، کهانت، عرافت، سحر و جادو، طلسم، علم حروف که بعضی از علماء در تمامی آنها تألیفاتی دارند به نام " **کله سرّ** " (همه اش سر) که هر حرفی اشاره به علمی است بدین ترتیب : کیمیاء، لیمیاء، هیمیاء، سیمیاء، ریمیاء .

و اثبات حقیقت و اثر سحر و طلّسم است در برابرکسانی که به وهمی و خیالی بودن آن معتقدند و بیان محدوده قدرت ساحران، جن گیران، رمالان و طالع بینان که ادعای زیادی دارند و در صدد فریب مردم ساده و عوام هستند در حالی که بسیاری از آنان هیچ اطلاعی از علوم غریبه ندارند یا اطلاعات اندکی دارند و بیان احکام شرعی عمل به سحر و طلّسم و احضار و تسخیر جن است که متأسفانه عده ای بدون توجه به حرمت شرعی آن، آخرت خود را به خطر می اندازند و آثار بدی در دیگران می گذارند، یا بین زن و شوهر جدایی می اندازند، یا با سحر مرد را می بندند تا نتواند مجامعت نماید ویا کسانی که ادعای ارتباط با جنّیان را دارنـد و می گوینـد: ما به وسیله ارتباط با آنها از غیب و آینـده خبر داریم و می توانیم از سرنوشت افراد، گمشده ها و گنجینه های زمین خبر دهیم، غافل از اینکه جنیان خود اطلاعات چندانی از غیب وآینده ندارند تا آنها را در اختیار انسان قرار دهند، خصوصا

در احضار و تسخیر، جنیان شرور حاضر و یا تسخیر می شوند که ا اطلاعاتشان محدود است و مانند بعضی از انسانها دروغگو می باشند فلذا نمی توان به گفته های آنها اعتماد کرد.

در مورد طالعنامه و بیمارنامه نیز باید گفت: که از طریق طالع بینی و فال گیری نمی توان به طور یقینی از سرنوشت انسانها خبر داد و نمی توان سرنوشت همه انسانها را به دوازده قسمت تقسیم کرد و نتیجه گرفت: کسانی که مثلا طالعشان ثور است همگی از سرنوشت واحدی برخوردارند، یا بگوییم همگی یک نوع بیماری دارند و از یک چیز خاصی آسیب دیده و بیمار شده اند. در مورد تنجیم باید گفت

ک با اینکه حرکات سیارات وتقارن آنها در حوادث ارضی تأثیر دارند ولی رصد کردن صحیح و بیان حوادث آینده با آنها به جهت کمی علم مردم، اطمینان آور نیست و نمی توان حکم قطعی صادر کرد. حکم ظنی هم فایده ای ندارد، اما خبر دادن از غیب با علم جفر ممکن است،ولی با سختی هایی که در این علم است کمتر کسی را می توان یافت که از جزئیات این علم با خبر باشد و در مستحصله گیر نکند و اگر الطاف خاص الهی شامل حال انسان نشود با جفر هم راه بجایی نمی بردچنانکه گفته شده است:

**مستحصله در بیان نیاید　　　سرّی است که بر زبان نیاید**

**مستأصل از او تمام عالم　　　تا لطف تو در میان نباشد**

**محمد نیکنام عربشاهی**

**تبریز**

۱۳۸۵/۲/۲۴

# علوم غریبه

علوم خفیه (مقابل علوم رایج ومتداول) را گویند(که همگان را برآن دسترسی نیست) علومی که بنابه علل خاصی(سوء استفاده نااهلان) آن را از غیر اهل آن مخفی نگه می دارند و برای آن رمزها وخطوط مخصوصی وضع کرده اند که هرکسی نتواند به راحتی برآن دست یابد وآن پنج علم است که بعضی از حکما درتمام آنها تألیفاتی دارند بنام "**کلّه سرّ**" که هرحرفی اشاره به علمی است؛ کیمیاء، لیمیاء و هیمیاء و سیمیاء و ریمیاء

کیمیا معلوم است، و مراد از لیمیاء علم طلسمات است و از هیمیاء تسخیرات و از سیمیاء تخییلات و از ریمیاء شعبده.

## کیمیاء:

علم و عملی است که بسبب امتزاج روح ونفس، اجساد ناقصه را به مرتبه کمال رسانند یعنی قلع و مس را نقره و طلا کنند و چون این عمل خالی ازحیله و مکری نیست از این جهت به این نام خوانند.

## لیمیاء:

علم طلسمات، علمی است که از امتزاج قوای فعاله آسمانی با قوای منفعله ارضی آثارشگفتی پدید آید.

## هیمیاء:

علمی است به احوال سیارات سبعه از آن جهت که آنها درعالم سفلی تصرف دارند و دعوت آنهاست (برای کمک گرفتن) و تسخیر آنهاست و تسخیر موجوداتی مانند جن و...را شامل می شود.

## سیمیاء:

علمی است که باآن در خیال انسان تصرف می کنند تا صورتهای خیالی به وجود آید که وجود خارجی ندارد و ازآن صور لذت می برد یا می ترسد چنانکه از صور خارجی لذت می برند یا می ترسند . علمی است که از آن انتقال روح در بدن دیگری کنند و به هرشکل خواهند درآورند و چیزهای موهوم درنظرآرند که درحقیقت وجود خارجی ندارند.

## ریمیاء:

علمی که به تمزیج بعضی از قوای ارضی با بعضی دیگرمی پردازد تا از آن فعل غریبی ایجاد شود وشعبده نیز از آن است وگفته اند: ریمیاء علمی است که با تصرف درقوای ارضی در یک لحظه هرکجا خواهند بروند (طی الارض).

**عزائم:** آیات قرآنی که برای شفا و بهبودی آفات رسید گان و بیماران خوانند.

## طلّسم

عبارت است از تمزیج قوای فعاله سماوی به قوای منفعله ارضی به وسیله خطوط مخصوصی که اهل این فن به کار می برند تا بدان هر موذی را دفع کنند و چه بسا که این کلمه را بر خود خطوط اطلاق کنند.

طلسم عبارت از امر خارق العاده ای است که مبدأ آن قوای فعاله آسمانی آمیخته به قوابل زمینی منفعله است تا بدان امور شگفت و غریب پدید آورند؛ زیرا برای حدوث کائنات عنصری که اسباب آنها قوای آسمانی است شرایط مخصوصی است. و بدین شرایط استعداد قابل کمال می پذیرد و از این رو کسی که احوال قابل و فاعل را بشناسد و بر جمع میان آن ها قادر باشد می تواند به ظهور آثار عجیب و شگفتی پی برد.

و بعضی گویند :

قطعه فلزی است که بر روی آن نقش هایی چند در ساعات مخصوص برای حوایج معین رسم کنند

## کهانت

غیبگویی، اخترگویی، اختر شناسی

مراد از کهانت رابطه ارواح بشری با ارواح مجرد، یعنی جن و شیاطین است و نتیجه آن کسب خبر ار آن ها در مورد حوادث جزئی مخصوص به زمان آینده در عالم کون و فساداست.

اخبار از آینده به وسیله ستارگان یا جن و شیاطین.

<u>سوال</u>:آیا می توان به قول و اخباری که کاهنان از طریق جنیان کسب می کنند، اعتماد کرد؟

<u>جواب</u>: ازکجا معلوم است که آگاهی جنیان در مورد حوادث عالم سفلی کافی و صحیح بوده و یا راست می گویند؟ چون آنها هم مثل بشر علمشان محدوداست و گاهی دروغ هم می گویند ؟

درکتاب احتجاج حدیثی ازامام صادق (ع) نقل می کند که خلاصه آن اینست که پس ازآنکه شیاطین و اجنه از صعود به آسمانها ممنوع شدند (بعد ازولادت یا بعثت رسول خدا(ص)) دیگرازامورآسمانی نمی توانندکسب خبر کنند و فقط از امور جزئی زمینی آنهم ممکن است بطور ناقص خبردهند و چنانکه در بین بشر راستگو و دروغگووجود دارد در بین طایفه جن همراستگو و دروغگوست، بنابر این هیچ اعتمادی به قول کاهن و اخبار آنها نیست.

## عرافت

استدلال به پاره ای از حوادث گذشته است بر حوادث آینده به مناسبت یا مشابهت خفیه که بین آنهاست و یا اختلاط و ارتباطی که با یکدیگر دارند.

وگفته اند: عرافت آن است که جماعتی دعوی کردند که ما در چیزهای افروخته و براق نگریم: چون قدح پر آب، و قرص آفتاب، و جرم بلور و نقطه مداد رطب بر ناخن و مانند این. و در آنجا ارواح جنیان ما را پیدا گردد، و از آنچه پرسیم خبر دهند.

وآمده است عراف یمامه به کوفه آمد، زنی پیش او رفت، گفت: مرا دختریست بکر و شکم او بر آمده است. بفرمود تا طشتی آب بنهادند، زن در وی می نگریست، و او چیزی می خواند، زن متغیر شد. وی را گفت چه می بینی ؟ گفت: پسر خویش می بینم که با خواهر صحبت می کند. عراف گفت: حال چنان است که می بینی. بنگریدند چنین بود. واین حدیث فاش گشت و پسر را سیاست کردند.

**سحر**: افسون، جادو و هرچیزی که مأخذ آن لطیف و دقیق باشد.

**افسون:** عزیمه و چیزی که شخص را از آفت و صدمه چشم زخم و زهر حیوان زهردار محفوظ دارد.

خواندن کلماتی که عزیمه خوانان و ساحران به جهت مقاصد خود خوانند، کلماتی که جادوگران و عزائم خوانان بر زبان رانند.

**جادو:** چیزهای غریب را که خلاف عادت طبع است جادو و سحر گویند.

## علم حروف

علم حروف علمی است که از اسرار، رموز و خواص حروف بحث می کند.

ارباب این فن گویند: برای اعداد رموز واسراری است همان طورکه برای حروف آثار و خواصی است و عالم علوی به عالم سفلی مدد رساند و مثلا عالم عرش به عالم کرسی مدد رساند و عالم کرسی به فلک زحل و فلک زحل به مشتری و مشتری به مریخ و مریخ به فلک آفتاب و آفتاب به زهره و زهره به عطارد و عطارد به قمر و قمر به حرارت و حرارت به رطوبت و رطوبت به برودت و...

و بالاخره گویند: حروف را خواصی است و بنای بسیاری از طلسمات و اوراد و ادعیه بر همین خواص حروف است، طالع بینی و غیره نیز از معرفت خواص حروف بود.و بالجمله علم حروف یا علم خواص حروف را "علم جفر" نیز گویند.

## علم جفر

علمی است که در آن بحث می شود از حروف، از آن حیث که بناء مستقل به دلالت است و آن را "علم حروف" نیز نامند و "علم تکثیر" هم گویند. از این علم حوادث این جهان تا هنگام انقراض آن شناخته شود.

**ان الجفر ثمانیه و عشرون جزءا، کل جزء ثمانیه و عشرون صفحه، کل صفحه ثمانیه و عشرون سطرا، کل سطر ثمانیه و عشرون بیتا، فی کل بیت اربعه احرف، الحرف الاول بعدد الاجزاء الثانی بعدد الصفحات الثالثه بعدد الاسطر الرابع بعدد البیوت، فاسم جعفر مثلا یطلب من البیت العشرین السطر السابع عشر من الصفحه السادسه العشر من الجزء الثالث و علی هذا فقس.**

## کیفیت نوشتن جفر جامع

برای نوشتن جفرجامع باید بیست و هشت جزء کاغذ وضع کرد و هر جزئی بیست و هشت صفحه باشد و در هرصفحه ای بیست و هشت سطر و در هرسطری بیست و هشت خانه و در هر خانه ای چهار حرف رسم می شود و در اصطلاح هر جزئی را اقلیمی و هر صفحه ای شهری و هر شهری محله ای و هر محله ای مشتمل بر بیست و هشت خانه است و حروفی که در خانه ها رسم می شود به این طریق است که هر خانه ای چهار حرف، حرف اول علامت جزء، دوم علامت صفحه، سوم علامت سطر، چهارم علامت خانه.

پس در خانه اول از سطر اول از صفحه اول از جزء اول چهار الف است. اولی علامت جزء اول و ثانی علامت صفحه اول، ثالث علامت سطر اول، رابع علامت خانه اول، و در خانه دوم از سطر اول سه «الف» و یک «ب» رسم کنند و همچنین تا خانه بیست و هشتم سه «الف» و یک «غ» که علامت بیست و هشتم است رسم کنند

و در خانه اول از سطر دوم از صفحه اول از این جزء دو «الف» و یک «ب» و یک «الف» رسم کنند که علامت جزء اول و صفحه اول و سطر دوم و خانه اول است، و در خانه دوم دو «الف» و دو «ب» نویسند و همچنین تا آخر سطر و در سطر سوم از صفحه اول در خانه اول دو «الف» و یک «ج» و «الف» نویسند و در خانه دوم دو «الف» و «ج» و «ب» نویسند و همچنین تا آخر سطر و در صفحه دوم در خانه اول از سطر اول یک «الف» به جهت جزء، و یک «ب» به جهت صفحه و دو «الف» به جهت سطر و خانه نویسند و براین قیاس تا در خانه آخر از سطر آخر از صفحه آخر از جزء آخر چهار «غ» نویسند.

## جفر و جامعه:

دو کتابی است که به علی (ع) منسوبند و گویند: تمامی احکام دینی و حوادث جهان را پیغمبر(ص) املا کرده و علی (ع) می نوشت و در آن ها از طریق علم حروف تمامی حوادثی که تا پایان جهان روی خواهد داد، ذکر کرده است و امامان از اولاد او آن ها را می شناختند و از روی آن ها حکم می دادند. سپس به گفته امام رضا (ع) در نامه ای که برای قبول ولایت عهدی به مامون می نویسد می گوید:

" جفر و جامعه بر این دلالت دارند که ولایت به پایان نمی رسد."

و همانطور شد که پیشگویی کرده بود. مامون آن حضرت را مسموم کرد.

## اقسام حروف

حروف به اعتبار اسماء منقسم به دو قسمند:

- حروف علیه
- حروف دنیه

حروف علیه آن حروفی است که قوام آنها با الف باشد وانتهای آنها همزه و دوازده حرفند:

باء، تاء، ثاء، حاء، خاء، راء، زاء، طاء، ظاء، فاء، هاء، یاء.

و شانزده حرف دیگر از حروف تهجی را دنیه خوانند:

الف، جیم، دال، ذال، سین، شین، صاد، ضاد، عین، غین، قاف، کاف، لام، میم، نون، واو.

## اقسام دیگر حروف

- حروف اعلی
- حروف دنی
- حروف ادنی

حروف اعلی آن حروفی است که حقتعالی در اوایل سوره های قرآن آورده است مانند: الم، کهیعص، ن، ق، حم.

حروف دنی را حروف خلق خوانند به این معنا که حقتعالی به آن حروف محبت آورد برخلق ، ترتیب گفتنش اینست: یا ذاالجلال والاکرام.

ب ت ث ح خ د ز ض ف و فش که فلان شر یا فلان دشمن را از من بگردان.

حروف ادنی حروفی است که حقتعالی سوره فاتحه الکتاب را از آن حمایت کرده و در آن از این حروف هیچ نباشد. ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف.

## تقسیم دیگر حروف

- حروف مسروری
- حروف ملفوظی
- حروف ملبوبی

حروف مسروری: حروفی که دو حرفی می باشندودوازده حرفند:

با، تا، ثا، حا، خا، را، زا، طا، ظا، فا، ها، یا.

حروف ملفوظی: حروفی که سه حرفی می باشند و آخر آنها مثل اولش نیست و آن سیزده حرف می باشد:

الف، جیم، دال، ذال، سین، شین، عین، غین ، کاف، قاف، لام،صاد، ضاد.

حروف ملبوبی: حروفی که سه حرفی می باشند و آخر آنها هم مثل اول آنهاست: میم، نون، واو.

## اقسام دیگر حروف

- حروف نورانی
- حروف ظلمانی

حروف بیست و هشت گانه به اعتبار وقوع آنها در اوایل سوره های قرآن و عدم وقوع آنها منقسم می شوند به دو قسم: نورانی و ظلمانی

حروف نورانی: وجه تسمیه آنها این است که هیچ اسمی از اسماءالحسنی الهی ممزوج از این حروف نباشد و حروف مقطعه اوایل سور قرآن بعد از حذف مکررات چهارده حرف است:

ص، ر، ا، ط، ع، ل، ی، ح، ق، ن، م، س، ک، ه.صراط علی حق نمسکه

حروف ظلمانی: این حروف را بجهت آن ظلمانی گویند که اصلا از این حروف در اسماء الحسنی نباشد وآن چهارده حرف است:

ب، ت، ث، ج، خ، د، ذ، ز، ض، ظ، غ، ف، ش، و.

## حروف کامل

بدان که حروف زبری دارد و بینه ای؛ مثلا "الف "زبرش (ا) و بینه اش (ل ، ف) می باشد. اگر اجزاء زبر و بینه مساوی بودند در عدد، آن را **حروف کامل** گویند؛ مانند (سین) که زبرش (س) هست ۶۰ و بینه اش که (ی، ن) است (ی) ۱۰ و (ن) ۵۰ که جمعا ۶۰ می شود پس زبر آن با بینه اش مساوی است.

و مابقی حروف را **ناقص** گویند؛ چون یا زبر آن زیادتر از بینه اش می باشد مانند ذال که (ذ) ۷۰۰ و بینه اش که (ا، ل) است (ا) ۱ و (ل) ۳۰ وجمعا ۳۱ می شود، یا زبر آن کمتر از بینه اش می باشد مانند: جیم ، زبرش (ج) ۳ و بینه اش (ی، م) (ی) ۱۰ و (م) ۴۰ وجمعا ۵۰ می شود.

## قاعده ملفوظی

هر حرفی را چون خواهند ملفوظی کنند (به آنچه تلفظ می شود) به حروف مقطعه یعنی جدا جدا می نویسند ، حال آن حرف یا دو حرفی است مثل ح ا، ب ا، ت ا . یا سه حرفی است مثل ع ی ن ، ق ا ف ، ك ا ف. هرچه باشد حرف اول آن را "**زبر**" وبقیه آن را " **بینات** " می نامند مانند با که (ب) زبر آن و (ا) بینه اش می باشد و عین که (ع) زبر و (ی، ن) بینات آن می باشد.

## مزاج وطبایع حروف

بدانکه حکمای طبیعی چنانکه برای ادویه و نباتات طبیعتی برآنها ثابت کرده اند از برودت و یبوست و رطوبت، همچنین علماء علم حروف هم برای هرحرفی طبیعتی و مزاجی اثبات کرده اند مثلا ابجد: **الف** حار، ب بارد، ج یابس، د رطب، ه حار ، و بارد، ز یابس.

علماء علم حروف حروف بیست وهشت گانه ابجد را به چهار قسمت تقسیم نموده اند که به ترتیب اولی آتشی ، دومی بادی، سومی آبی ، چهارمی را خاکی گویند و هر حرفی را به مزاج عنصری که منسوب به آن است نسبت می دهند و چون این حروف بیست و هشت گانه به حساب ابجد مخصوص عددی است، آن عدد را نیز به همان عنصر منسوب به حرف نسبت دهند.

## جدول طبایع ومزاج حروف

| ناری(حار) | | هوائی(بارد) | | مائی(یابس) | | خاکی(رطب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ا | ه | ب | و | ج | ز | د | ح |
| ط | م | ی | ن | ک | س | ل | ع |
| ف | ش | ص | ت | ق | ث | ر | خ |
| ذ | | ض | | ظ | | غ | |

### مواکیل حروف

بدانکه هر یک از حروف عونی دارند و استمداد از آنها شرط است و اسماء ایشان بدین طریق است:

| ا | ب | ت | ث | ج | ح | خ | د |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| اسرافیل | جبرائیل | عزرائیل | میکائیل | کلکائیل | بتکائیل | مهکائیل | دردائیل |
| ذ | ر | ز | س | ش | ص | ض | ط |
| اهرائیل | امواکیل | سرفاعیل | همواکیل | همزائیل | اهجمائیل | عطکائیل | اسماعیل |
| ظ | ع | غ | ف | ق | ک | ل | م |
| تورائیل | لوقائیل | لوغائیل | میرحمائیل | عطرائیل | حروزائیل | طاطائیل | رمائیل |
| ن | و | ه | ی | | | | |
| حولائیل | رفتمائیل | دوزمائیل | سرکینائیل | | | | |

# رمل

رمل بمعنای ریگ است و گویند از معجزات دانیال نبی است و بدان جهت رمل گویند که جبرئیل بر ریگ نقطه ای چند کرده بود.

و علمی است که از اشکال شانزده گانه بحث می کند و نتیجه آن استعلام مجهولات احوال عالم است

علم رمل عبارتست از معرفت طریق استدلال بر وقایع خیر و شر از اشکال مخصوصه و کیفیت استخراج و دلالات آن.

گویند: این علم از معجزه دانیال نبی است. آن حضرت مدتی خلق را دعوت به حق می کرد و هیچ کس به او نمی گروید و التفات به سخن او نمی کرد. از آن شهر بیرون شد به شهر دیگر که او را نمی شناختند رفت و تخته حاصل کرده و ریگ سرخ بر آ ن ها ریخت و در دکانی بنشست و خطی چند بر آن کشید و از احوال گذشته و آینده خبر می داد و جمله خبایا و دزدیده ها را می گفت و آوازه او به پادشاه آن اقلیم رسید و او را طلب نمود و بر سبیل امتحان چیزی چند از او پرسید، چنانچه واقع بود خبر داد،شاه از او درخواست کرد تا ملازم او شود، دانیال او را با چهار کس از ملازمان ارشاد می کردتا در این فن ماهر شدند. روزی دانیال به ایشان گفت: رمل بزنید و بنگرید در این عصر کسی هست که پیغمبری را شاید یا نه. ایشان رمل زدند و گفتند هست... گفت: اکنون حلیه او را بنویسید تا کدام است. ایشان صورت و شکل او را نوشتند و چون نگریستند همه صفت او بود. گفتند: پیغمبر توئی و حال به او گرویدند.

## اشکال شانزده گانهٔ رمل

| | | |
|---|---|---|
| ۱ | فرح و آن دو فرد و زوج و فرد است | |
| ۲ | لحیان و آن فرد وسه زوج است | |
| ۳ | عتبه الداخل و آن زوج و سه فرد است | |
| ۴ | بیاض و آن دو زوج و فرد و زوج است | |
| ۵ | نفی الخلد و آن فرد و زوج و دوفرد است | |
| ٦ | عتبه الخارج وآن سه فرد و یک زوج است | |
| ۷ | حمره و آن زوج و فرد و دو زوج است | |
| ۸ | انکیس و آن سه زوج و یک فرد است | |
| ۹ | نصره الخارج و آن دو فرد و دو زوج است | |
| ۱۰ | عقله وآن یک فردودو زوج و یک فرد است | |
| ۱۱ | اجتماع و آن یک زوج و دو فرد و یک زوج است | |
| ۱۲ | نصره الداخل و آن دو زوج و دو فرد است | |
| ۱۳ | طریق و آن چهار فرد است | |
| ۱۴ | قبض الخارج وآن یک فرد و زوج و فرد و زوج است | |
| ۱۵ | جماعت و آن چهار زوج است | |
| ۱٦ | قبض الداخل وآن یک زو ج و فرد وزوج و فرد است | |

## شناختن طالع هرشخص

اسم شخص ومادرش را به حساب ابجد جمع نموده دوازده دوازده طرح نمایند آنچه بماند ازحمل ابتدا کرده بروج را بشمارند به هربرجی منتهی شود بر ج طالع آن شخص است و سی سی طرح نمایند درجه را پیدا نمایند و هفت هفت طرح نمایند آنچه بماند ازقمر شروع کرده به هرجا منتهی شود کوکب مربی طالع قراردهند.

### جدول بروج

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | حمل فروردین | ۵ | اسد مرداد | ۹ | قوس آذر |
| ۲ | ثور اردیبهشت | ٦ | سنبله شهریور | ۱۰ | جدی دی |
| ۳ | جوزا خرداد | ۷ | میزان مهر | ۱۱ | دلو بهمن |
| ۴ | سرطان تیر | ۸ | عقرب آبان | ۱۲ | حوت اسفند |

### جدول کواکب

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱ | قمر(ماه) | ٤ | شمس(خورشید) |
| ۲ | عطارد(تیر) | ۵ | مریخ(بهرام) |
| ۳ | زهره(ناهید) | ٦ | مشتری(برجیس) |
| ۷ | زحل(کیوان) | | |

### دوستی ودشمنی بروج

بدانکه بعضی از بروج با بعضی دوستی دارند و بعضی با بعضی دشمنی و بعضی بروج مساویند یعنی نه دوستند نه دشمنند و این از اجتماع طالع افراد معلوم و مشخص می شود.

| حمل و اسد | ثور و عقرب | جوزا،قوس،دلو | سنبله و حوت | میزان و حمل |
|---|---|---|---|---|
| با هم دوستند به درجه مبالغه | با هم دوستند به درجه اوسط | هرسه باهم دوستند بسیار | با هم دوست | باهم دوست به درجه اوسط |
| ثور و سنبله | جوزاءومیزان | سرطان و عقرب | اسد و قوس | سنبله وجدی |
| دوست به درجه مبالغه | دوست به درجه اوسط | دوست به درجه اوسط | دوست به درجه مبالغه | دوست به درجه وسط |
| اسد و حوت | حمل و سنبله | حمل و عقرب | ثور و میزان | حمل و ثور |
| با همدوست به درجه وسط | باهم دوست به درجه وسط | باهم دشمن به درجه وسط | باهم دشمن به درجه وسط | باهم دشمن به درجه وسط |

## دوستی ودشمنی کواکب

| شمس و مریخ | زهره و زحل | عطارد و شمس | عطارد و مریخ | قمر و مریخ |
|---|---|---|---|---|
| دوست | دوست | بسیار دوست | دوست بدرجه وسط | دوست بدرجه مبالغه |
| شمس و زحل | مشتری و قمر | عطارد و زحل | عطارد و قمر | |
| دشمن متوسط | بسیار دشمن | دشمن بدرجه وسط | دشمن بدرجه وسط | |

## شناسایی محل ماه و قمر در عقرب

اگر بخواهی که بدانی قمر در هر روز در کدام برج است بنگر که از ماه تازیان چند روز گذشته است، آن گاه آن را مضاعف گردان، و پنج دیگر بر سر آن بیافزای، آن گاه بدان که تا آفتاب به کدام برج است لذا آن برج که آفتاب در آن است می شماری به عدد هر برجی پنج بیفکن، به هر برجی که برسد ماه در آن برج باشد و اگر آن چه ماند کمتر از پنج باشد هنوز آن برج را تمام نبریده باشد و اگر چنان

باشد که در آن آفتاب داخل برجی رسیده باشد از آن برج که حساب در او باشد برسد در گذر برج قمر در آن برج دیگر باشد که از پس وی آید. هرچه در آخر می ماند در شش ضرب کن و آن را درجه حساب کن.

مثلا پنج روز از ماه عربی گذشته آن را ده روز حساب کن و پنج دیگر در آن اضافه کن پانزده می شود و آفتاب هم مثلا در برج اسد می باشد، از عدد پانزده پنج عدد به برج اسد، پنج عدد به برج سنبله و پنج عدد به برج میزان می دهی مقصود از آن چه مانده در آخر منزل همان پنج عدد است که به میزان رسیده آن را در شش ضرب کن می شود سی. آن وقت می گویی که ماه در درجه سی ام میزان است.

| | |
|---|---|
| هرچه از ماه شد مثنی کن | پنج دیگر فزای بر سر آن |
| پس به هر پنج از آن زخانه شمس | خانه ای گیر و جای ماه بدان |
| و آنچه مانده در آخر منزل | ضرب کن در دُرَج میدان |

## سعد ونحس منازل قمر

بدان که منازل بیست و هشت گانه قمر بعضی سعدند و بعضی نحس

| منازل سعد(۱۸) | منازل نحس(۱۰) |
|---|---|
| سعود، نعائم، رشاء، هقعه، هنعه، غفر،ذراع، شرطین، زبره، قلب، مقدم، موخر، عواء، نثره، جبهه،بلع، ثریا، بطین | شوله، اخبیه، صرفه، طرفه، دبران، بلده، ذابح، اکلیل، زبانی، سماک |

## خواص منازل قمر

باید دانست که در منزلی از منازل قمر چه عملی می توان کرد از اعمال مثلثات و مربعات و طلسمات و تفصیل آن چنین است:

| شرطین | بطین | ثریا | دبران |
|---|---|---|---|
| عمل دشمنی | دوستی | جدایی وهلاکت | بدی حال |
| هقعه | ذراع | نثره | طرفه |
| هرعملی از نیکی و بدی و دوستی و دشمنی | عمل درندگان و گرفتن ایشان | بازرگانی وآب کاریز | صید مرغان |
| جبهه | زبره | صرفه | عواء |
| گرفتن سباع و موشان و جانداران | بستن خواب و بیمار کردن و هلاک کردن دشمن | خیر و صلاح و دوستی | دوستی وصلاح |
| سماک | غفر | زبانی | اکلیل |
| طلسم دوستی و مهربانی | طلسم هلاکت کسی که خواهی | طلسم جدایی و عقد هلاکت | عمل سردی |
| قلب | شوله | نعائم | بلده |
| عمل فراغت | طلسم محبت | طلسم دوستی | طلسم دوستی |
| ذابح | بلع | سعود | اخبیه |
| طلسم عقد | محبت و پیوستن | الفت | زبان بندی |
| مقدم | موخر | رشاء | |
| دوستی | عمل خیر | دوستی و گشادن | |

## کیفیت نوشتن عزائم

اسم را چهار چهار طرح نمایند، آنچه بماند ابتدا از آتش کرده وطبیعت قرار دهند و سه سه طرح نمایند آنچه بماند تعویذ عمل را به آن قرار دهند. چنانچه اگر سه بماند حیوانی است بر ورق آهو بنویسند، و دو نباتی است بر کاغذ بنویسند و یک معدنی است آن را بر لوح مس یا آهن یا نقره یا مثل آن بنویسند.

فائده: اهل اعداد در عزائم می گویند: باید دعوت مفاتیح اسماء و ملک موکل به آن را و عون او را نمود بفلان عدد در چند روز و هر اسمی مفاتیح و عون خاصی دارد و عدد دعوت و ایام هر اسم مختلف است. گفته اند مفاتیح هر اسمی اسمی است از اسماء الله که اوایلش حروف آن اسم باشد؛ مثلا مفاتیح اسماء حسن، حمید و سلام و نور است، و اسم ملک موکل عدد آن اسم است بتقدیم اکثر و با زیادتی ایل پس ملک حسن قبحائیل است و اسم عونش اعداد آن است بتقدیم اقل و با زیادتی وش پس عون حسن حقوش است و عدد دعوت، عدد اسم مطلوب است، که در حسن یکصد و هیجده است و عدد ایام دعوت عدد اسم ملفوظی مطلوب است به طریق بسط پس در حسن هشت روز است.

ح ا س ی ن ن و ن

## طریقه شناختن طبیعت نام هر شخص

بدانکه در عمل اعداد دانستن طبیعت نام آن شخص لازم است ودر نوشتن تعویذات تفاوت می کند چیزی که بر آن می نویسند، و در دانستن دو طریق مسلوک است: یکی در مفاتیح المغالیق است این که طبایع حروف اسم را جمع کرده آنچه غالب

باشد طبیعت اسم است ، و تعویذ را باید در چیزی نوشت که طبیعت آن موافق اسم باشد.

و یکی دیگر اینست که از اسم چهار چهار طرح نمایند، آنجه بماند ابتدا از آتش کرده طبیعت قرار دهند، سه سه طرح نمایند آنچه بماند تعویذ عمل را به آن قرار دهند چنانکه اگر سه بماند حیوانی است بر ورق آهو بنویسند، و دو نباتی است بر کاغذ نویسند، و یک معدنی است آن را بر لوح مس یا آهن یا نقره یا مثل آن نویسند.

## اقسام تعویذات

بدانکه تعویذات بر چهار قسم است:

۱- آتشی

۲- بادی

۳- خاکی

٤- آبی

تعویذ آتشی آن را گویند: که بر کاغذ یا سفال آب ندیده یا پوست آهو یا لوح چینی نوشته و در آتش اندازند یا نزدیک دیگدان دفن سازند برای فتوحات و خواب بندی و غیره است.

و تعویذ بادی آن است که تعویذ را بر درخت یا جای بلند آویزان کنندتا به وسیله باد جنبش پیدا کند برای حب و زبان بندی به کار می رود.

وتعویذ خاکی آن است که زیر آستانه یا راه یا چهار راه یا کوهستان دفن کرده شود برای هلاکت دشمن و ... مفید است.

و تعویذآبی آن است که تعویذ در دریا، یا نهر، یا حوض، یا چاه اندازندکه برای تسخیر و خلاصی مقید(زندانی) و ... است.

## تکسیر اسم یا کلام

تکسیر آن است که حروف اسم یا کلام را بر سبیل تقطیع در یک سطر می نویسند، بعد از آن در اول سطر دوم، حرف آخر سطر اول را نویسند. سپس حرف اول آن سطر را، سپس حرف ما قبل آخر را. پس ما بعد اول را همینطور تاسطر اول تمام شود، بعد از آن در اول سطر سوم حرف آخر سطر دوم را ، بعد حرف اول را، بعد ماقبل آخر را، بعد ما بعد اول را، تا سطر سوم تمام شود همینطور است تاآخر سطور تا به سطری برسد که به اصل اسم یا کلام برگردد. سطر ما قبل آخررا **"مکسر"** و آن عود شده را **" زمام"** گویند و مجموع سطور قبل از زمام را **"تکسیر"** آن اسم گویند. مانند:

| علی | منان | احمد ـــــ |
|---|---|---|
| ع ل ی | م ن ا ن | ا ح م د ـــــ تکسیر |
| ی ع ل | ن م ا ن | د ا م ح ـــــ |
| ل ی ع | ن ن ا م | ح د م ا ـــــ مکسر |
| ع ل ی | م ن ا ن | ا ح م د ـــــ زمام(اصل کلام) |

## بسط اسم

بدان که در صورت بسط اسم، تلفظ آن اسم را به صورت تقطیع نویسند و در صورت لزوم همان حروف مقطعه را به حساب ابجد در می آورند. بسط اسم به خاطر کثرت فایده و اثر و خاصیت آن است؛ مثلا بسط احمد می شود :

ال ف م ی م د ا ل ، و بسط علی می شود: ع ی ن ل ا م ی ا.

## استنطاق

استنطاق در عرف اهل اعداد عبارت است از: اینکه عدد را به حرف در آورند؛ مثلا ۱۲٤ را گویند "د" "ب" "الف" و نوع دیگر آنکه حروف را به لفظ در آورند مثل اینکه "ا" را گویند "الف" و "ج" را گویند "جیم".

## ابجد

ترتیب وترکیب قدیم حروف الفبای عربی که عبارت است از :

| اب ج د | ه و ز | ح ط ی | ك ل م ن | س ع ف ص |
|---|---|---|---|---|
| ق ر ش ت | ث خ ذ | ض ظ غ . | | |

از این حروف هشت کلمه مصنوعی ساخته اند که چنین تلفظ می شود:

ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ضظغ

برای هریک از این حروف، عددی معین کرده اند بنام حساب ابجد یا حساب جمل به این ترتیب :

### جدول حساب آبجد یا حساب جمل

| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ك | ل | م | ن |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۳ | ٤ | ٥ | ٦ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۲۰ | ۳۰ | ٤۰ | ٥۰ |
| س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ |
| ٦۰ | ۷۰ | ۸۰ | ۹۰ | ۱۰۰ | ۲۰۰ | ۳۰۰ | ٤۰۰ | ٥۰۰ | ٦۰۰ | ۷۰۰ | ۸۰۰ | ۹۰۰ | ۱۰۰۰ |

## منشأپیدایش ترکیب حروف ابجد

شعبی گوید : که نام های ملوک مدین است آن زمان که شعیب (ع) را خدای تعالی به مدین فرستاد به رسالت، ابوجاد ملک مدین بود و بت می پرستید به آب هلاک شد و او را سه پسر بود؛ هوز، حطی ، کلمن. هوز و حطی راخدای تعالی به دعای شعیب هلاک گردانید وکلمن را اصل از کیل و من، مکیال وترازو کم داشتی، شعیب (ع) وی را گفتی : " **اوفواالکیل و زنوا بالقسطاس المستقیم**" و وی را سعفص فرمود، یعنی: " **صاعا بصاع**" این کلمه با سعفص کردند.

ضحاک گوید:

کلمات ابجد از نامهای روز هاست که خدای تعالی در این دنیا آفرید.

عبدالله بن عباس گوید:

معنی اباجاد "**ابی آدم فجد فی اکل الشجره**" و هوز " **هوی نزل من السماء**" و حطی " **حط عنه ذنبه**" و کلمن " **اکل الحنطه**" و قرشت " **اقر بالذنب و شت فی الارض**"

## معانی اباجاد

**ابجد:** بدان ، **هوز:** دریاب ، **حطی:** نیک فهم کن ، **کلمن:** نگهدار، **سعفص:** فرو مگذار، **قوشت** : دانا باش، **ثخذ:** واقف باش، **ضظغ:** از پیش بدان.

گویند اینها سریانی اند.

وبعضی چنین معنا کرده اند:

**ابجد:** أغاز کرد، **هوز:** به دست آمد، **حطی:** واقف شد، **کلمن:** سخنگو شد، **سعفص:** این آموخت، **قرشت:** ترتیب کرد، **ثخذ:** نگاه داشت، **ضظغ:** تمام ساخت.

در غیاث آمده: مرامر اسم شخصی است که نوشتن از او ایجاد شده و این هشت کلمه یعنی ابجد ، هوز و...نام های فرزندان او هستند.

وبعضی گفته اند: اینها نام هشت ملک هست که بر عرب خالص حکومت کرده اند.و بعضی قأیلند: سلطانی بوده و هشت فرزند داشته و اینها نامهای پسران او بوده است

صدرالافاضل معانی این کلمات را چنین آورده است:

**ابجد:** ای ابی وجد فی المعصیه: یعنی پدرم که آدم بود یافته شد در گناه، یعنی گناهی ازاو بوجود آمد. **هوز:** ای اتبع هواه، یعنی پیروی کرد هوای نفسانی خود را **حطی:** ای حط ذنبه بالتوبه والاستغفار،یعنی گناه او به واسطه توبه واستغفار از بین رفت، **کلمن:** ای تکلم بکلمه فتاب علیه بالقبول والرحمه، یعنی تکلم کرد به کلمه وتوبه او قبول شد، **سعفص:** ای ضاق علیه الدنیا فافیض علیه یعنی دنیا بر او تنگ آمد وبرسر ریخته شد، **قرشت:** ای اقر بذنبه فشرف بالکرامه، یعنی به گناه خود اقرار کرد وکرامت یافت ، **ثخذ:** ای اخذ من الله قوه، یعنی از حق تعالی قوت گرفت، **ضظغ:** ای سد عنه نزغ الشیطان بالعزیمه، یعنی نزغ و تصرف شیطان با عزیمت و کلام حق و توحید ممنوع گردید.

وایضا: ان **ابجد:** ای ان آدم وجد الطاعه من اکل الشجره الحنطه، **هوز:** ای نزل من السماء الی الارض، **حطی:** ای حط من الذنوب الی التوبه،**کلمن:** ای من الله علیه

بالمغفره ، **سعفص:** ای عصی آدم ربه واخرجه من النعمه الی المشقه ، **قرشت:** ای اقر بالذنوب، **ثخذ:** ای علم وفهم، **ضظغ:** ای اتم امره.

## اقسام ابجد

۱) ابجد صغیر (از یک تا ده است)

۲) ابجد کبیر (از یک تا هزار است)

۳) ابجد وسیط( ازیک تا بیست وهشت است)

٤) ابجد جامع اکبر( از هزار تا میلیون است)

## اعدادحروف ابجد کبیر

| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک | ل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۳ | ٤ | ٥ | ٦ | ٧ | ٨ | ۹ | ۱۰ | ۲۰ | ۳۰ |
| م | ن | س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت | | |
| ٤۰ | ٥۰ | ٦۰ | ٧۰ | ٨۰ | ۹۰ | ۱۰۰ | ۲۰۰ | ۳۰۰ | ٤۰۰ | | |
| ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | | | | | | |
| ٥۰۰ | ٦۰۰ | ٧۰۰ | ٨۰۰ | ۹۰۰ | ۱۰۰۰ | | | | | | |

## اعداد حروف ابجد صغیر

| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۳ | ٤ | ٥ | ٦ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۸ |
| ل | م | ن | س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت |
| ٦ | ٤ | ۲ | ساقط | ۱۰ | ۸ | ٦ | ٤ | ۸ | ساقط | ٤ |
| ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | | | | | |
| ۸ | ساقط | ٤ | ۸ | ساقط | ٤ | | | | | |

## اعدادحروف ابجد وسیط

| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۳ | ٤ | ٥ | ٦ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ |
| ل | م | ن | س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | |
| ۱۲ | ۱۳ | ۱٤ | ۱٥ | ۱٦ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | |
| ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | | | | |
| ۲۲ | ۲۳ | ۲٤ | ۲٥ | ۲٦ | ۲۷ | ۲۸ | | | | |

## اعداد جامع اکبر

| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۰۰۰ | ۲۰۰۰ | ۳۰۰۰ | ٤۰۰۰ | ۵۰۰۰ | ٦۰۰۰ | ۷۰۰۰ | ۸۰۰۰ | ۹۰۰۰ |
| ی | ک | ل | م | ن | س | ع | ف | |
| ۱۰۰۰۰ | ۲۰۰۰۰ | ۳۰۰۰۰ | ٤۰۰۰۰ | ۵۰۰۰۰ | ٦۰۰۰۰ | ۷۰۰۰۰ | ۸۰۰۰۰ | |
| ص | ق | ر | ش | ت | ث | خ | | |
| ۹۰۰۰۰ | ۱۰۰۰۰۰ | ۲۰۰۰۰۰ | ۳۰۰۰۰۰ | ٤۰۰۰۰۰ | ۵۰۰۰۰۰ | ٦۰۰۰۰۰ | | |
| ذ | ض | ظ | غ | | | | | |
| ۷۰۰۰۰۰ | ۸۰۰۰۰۰ | ۹۰۰۰۰۰ | ۱۰۰۰۰۰۰ | | | | | |

## دوائر حروف واعدادآن

بدان که حروف بیست و هشتگانه ای که در زبان عربی استفاده می شود به هر ترتیبی می توان نوشت ولی علمای علم حروف برای آن دوائری ترتیب داده اند و هر کدام را نامی نهاده اند و آن دوائر بدین ترتیب می باشند:

## دائره ابتث واعداد آن

| ا | ب | ت | ث | ج | ح | خ | د | ذ | ر | ز | س | ش | ص | ض |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۳ | ٤ | ۵ | ٦ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۲۰ | ۳۰ | ٤۰ | ۵۰ | ٦۰ |
| ط | ظ | ع | غ | ف | ق | ک | ل | م | ن | و | ه | | | |
| ۷۰ | ۸۰ | ۹۰ | ۱۰۰ | ۲۰۰ | ۳۰۰ | ٤۰۰ | ۵۰۰ | ٦۰۰ | ۷۰۰ | ۸۰۰ | ۹۰۰ | | | |
| ی | | | | | | | | | | | | | | |
| ۱۰۰۰ | | | | | | | | | | | | | | |

## دائره ابجد واعداد آن

| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک | ل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ٢ | ٣ | ٤ | ٥ | ٦ | ٧ | ٨ | ٩ | ١٠ | ٢٠ | ٣٠ |
| م | ن | س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت | | |
| ٤٠ | ٥٠ | ٦٠ | ٧٠ | ٨٠ | ٩٠ | ١٠٠ | ٢٠٠ | ٣٠٠ | ٤٠٠ | | |
| ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | | | | | | |
| ٥٠٠ | ٦٠٠ | ٧٠٠ | ٨٠٠ | ٩٠٠ | ١٠٠٠ | | | | | | |

## دائره اجدش وحروف آن

| ا | ج | د | ش | ط | ق | ن | ب | ح | ر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ٥ | ٩ | ٤٠ | ٨٠ | ٣٠٠ | ٧٠٠ | ٢ | ٦ | ١٠ |
| ص | ع | ک | و | ت | خ | ز | ض | غ | ل |
| ٩٠ | ٩٠ | ٤٠٠ | ٨٠٠ | ٣ | ٧ | ٢٠ | ٦٠ | ١٠٠ | ٥٠٠ |
| ه | ت | د | س | ط | ف | م | ی | | |
| ٩٠٠ | ٤ | ٨ | ٣٠ | ٧٠ | ٢٠٠ | ٦٠٠ | ١٠٠٠ | | |

## دائره ادضک واعداد آن

| ا | د | ض | ک | ب | ذ | ط | ل | ت | ر |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ٨ | ٦٠ | ٤٠٠ | ٢ | ٩٠٠ | ٢٠ | ٥٠٠ | ٣ | ١٠ |
| ظ | م | ث | ز | ع | ن | ج | س | غ | و |
| ٨٠ | ٦٠٠ | ٤ | ٢٠ | ٩ | ٧٠٠ | ٥ | ٣٠ | ١٠٠ | ٨٠ |
| ح | ش | ه | ف | خ | ص | ق | ی | | |
| ٦ | ٤٠ | ٢٠٠ | ٩٠٠ | ٧ | ٥٠ | ٣٠٠ | ١٠٠ | | |

## دائره ارغی واعداد آن

| ا | ر | غ | ی | ب | ز | ف | ت | س | ق |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۱۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰۰ | ۲ | ۲۰ | ۲۰۰ | ۳ | ۳۰ | ۳۰۰ |
| ث | ش | ک | ج | ض | ل | ح | ض | م | |
| ۴ | ۴۰ | ۴۰۰ | ۵ | ۵۰ | ۵۰۰ | ۶ | ۶۰ | ۶۰۰ | |
| خ | ط | ن | و | ظ | و | ذ | ع | ه | |
| ۷ | ۷۰ | ۷۰۰ | ۸ | ۸۰ | ۸۰۰ | ۹ | ۹۰ | ۹۰۰ | |

## دائره اجهب واعداد آن

| ا | ج | ه | ب | و | ز | ر | د | ی | ک | ش |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۲۰ |
| خ | ل | ث | س | ظ | م | ف | ذ | ع | ن | |
| ۳۰ | ۴۰ | ۵۰ | ۶۰ | ۷۰ | ۸۰ | ۹۰ | ۱۰۰ | ۲۰۰ | ۳۰۰ | |
| ت | ص | ض | ع | ح | ط | ق | | | | |
| ۴۰۰ | ۵۰۰ | ۶۰۰ | ۷۰۰ | ۸۰۰ | ۹۰۰ | ۱۰۰۰ | | | | |

## دائره اویلمنع واعداد آن

| ا | و | ی | ل | م | ن | ع | ج | ز | ک | س |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۵ | ۹ | ۴۰ | ۸ | ۳۰۰ | ۷۰۰ | ۲ | ۶ | ۱۰ | ۵۰ |
| ف | ت | ح | ه | ر | ش | ث | ذ | ص | ظ | |
| ۹۰ | ۴۰۰ | ۸۰۰ | ۳ | ۷ | ۲۰ | ۶۰ | ۱۰۰ | ۵۰۰ | ۹۰۰ | |
| ب | د | خ | ط | غ | ض | ق | | | | |
| ۴ | ۸ | ۳۰ | ۷۰ | ۲۰۰ | ۶۰۰ | ۱۰۰۰ | | | | |

### دائره ادثت واعداد آن

| ا | د | ث | ت | ج | ی | ظ | ص | ه | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ٨ | ٦٠ | ٤٠٠ | ٢ | ٩ | ٧٠ | ٥٠٠ | ٣ | |
| ك | م | ض | ب | ش | ف | ع | و | خ | |
| ١٠ | ٨٠ | ٦٠٠ | ٤ | ٢٠ | ٩٠ | ٧٠٠ | ٥ | ٣٠ | |
| ذ | ح | ز | ل | ع | ط | ر | س | ن | ق |
| ١٠٠ | ٨٠٠ | ٦ | ٤ | ٢٠ | ٩٠٠ | ٧ | ٥٠ | ٣٠٠ | ١٠٠٠ |

### دائره اكذق واعداد آن

| ا | ك | ذ | ق | ج | ش | ع | ه | خ | ن |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ١٠ | ١٠٠ | ١٠٠٠ | ٢ | ٢٠ | ٢٠٠ | ٣ | ٣٠ | ٣٠٠ |
| ب | ل | ت | و | س | ص | ز | ث | ض | |
| ٤ | ٤٠ | ٤٠٠ | ٥ | ٥٠ | ٥٠٠ | ٦ | ٦٠ | ٦٠٠ | |
| ر | ظ | ع | ذ | م | ح | ی | ف | ط | |
| ٧ | ٧٠ | ٧٠٠ | ٨ | ٨٠ | ٨٠٠ | ٩ | ٩٠ | ٩٠٠ | |

### دائره اهطم واعداد

| ا | ه | ط | م | ف | ش | ذ | ب | و | ی |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ١ | ٥ | ٩ | ٤ | ٨ | ٣ | ٧ | ٢ | ٦ | ١ |
| ن | ص | ت | ض | ج | د | ك | س | ق | ث |
| ٥ | ٩ | ٤ | ٨ | ٣ | ٧ | ٢٠ | ٦ | ١ | ٥ |
| ظ | د | ح | ل | ع | ر | خ | غ | | |
| ٩ | ٤ | ٨ | ٣ | ٧ | ٢ | ٦ | ١٠٠ | | |

## دائره ایقع واعداد

| ا | ی | ق | ع | ب | ک | ر | ج | ل | ش |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۱۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰۰ | ۲ | ۲ | ۲ | ۳ | ۳ | ۳ |
| د | م | ت | ه | ن | ث | و | س | خ | ز |
| ٤ | ٤ | ٤ | ٥ | ٥ | ٥ | ٦ | ٦ | ٦ | ۷ |
| ع | ذ | ح | ف | ض | ط | ص | ظ | | |
| ۷ | ۷ | ۸ | ۸ | ۸ | ۹ | ۹ | ۹ | | |

## تنجیم

تنجیم خبردادن از حوادث تکوینی به طور قطع و جزم است با استناد به حرکات افلاک و ستارگان و اتصالات و تقارن آنها؛ مانند خبر دادن از گرانی و ارزانی اجناس و غیراینها از انواع خیر، شر، نفع، ضرر وحوادث آینده درحالی که این امور را مستقلا از حرکات افلاک و ربط ستارگان بداند و آنها را مستقل در تأثیرات این عالم بداند. اما خبردادن از این امور به طور احتمال و مستقل ندانستن حرکات افلاکی و اتصالات کوکبی که خدا را موثر حقیقی بداند، جایز است چنانکه خبر دادن از خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی ومنزل های ماه واتصال وانفصال ستارگان از یکدیگر مانعی ندارد؛ زیرا این قبیل خبرها به وسیله حساب دقیقی است که به سبب دانستن حرکات افلاک و کواکب و مدارات واوضاع آنها دانسته می شود و برای آن اصول و قواعد محکمی است که خطا پذیر نیست.

## اعتقاد ربط حوادث به اوضاع فلکی

اعتقاد ربط حوادث به اوضاع فلکی برچهار قسم است :

(۱) اوضاع فلکی را مستقل درتأثیر و علت تام دانستن به طوریکه قابل تخلف نباشد.این نوع اعتقاد کفر و شرک است چون غیر از خدا، هیچ چیزی در تأثیر مستقل نیست.

(۲) اعتقاد به تأثیر کواکب و اوضاع فلکی؛ لکن باذن و مشیت الهی و با اعتقاد به اینکه آنها دارای حیات و شعور و اراده می باشند، ولی اراده وشعور افلاک به اثبات نرسیده است تا موقع استمداد از آنها، آنها متوجه درخواست ما باشند.

(۳) اعتقاد مزبور باسلب شعور ازآنها. یعنی تأثیر علویات درسفلیات مانند تأثیر آتش است در سوزانیدن به این ترتیب که اراده خداوند بر این قرار گرفته که هر گاه فلان کوکب درفلان محل قرار گیرد فلان امر واقع می شود.

(٤) اوضاع فلکی را کاشف از حوادث بداند؛ مثل اینکه اگر قمر و زحل مقارن یکدیگر بودند نشانه آمدن بارانهای نافع است. و این مطلب (کاشف بودن اوضاع علویات) فی الجمله از اخبار استفاده می شود لکن علم بشر در این مورد ناقص بوده پس بهتر است از حکم قطعی بپرهیزد .

امام صادق (ع) می فرماید: علم نجوم بطور کامل در دسترس نیست و بطور ناقص نفعی ندارد. [وسایل /باب ۵۲]

از بعضی روایات استفاده می شود که تنجیم حقیقت دارد وحرکات افلاک در حوادث ارضی تأثیر دارد اگر بتوانیم آنها را رصد و نتیجه گیری صحیحی داشته

باشیم؛ که بعضی از انبیاء از حرکات افلاک، حوادث آینده را پیش بینی می کردند و پیروانشان نیز پس از فرا گیری آن علم از حوادث آینده؛ مانند مدت عمر افراد، بیماری هاو ...خبر می دادند که روایت زیر بیانگر آن است.

**قیل لعلی بن ابی طالب (ع): هل کان للنجوم اصل؟**

**قال: نعم نبی من الانبیاء قال له قومه: انا لا نومن بک حتی تعلمنا بدء الخلق و آجالهم، فاوحی الله عز و جل الی غمامه، فامطزتهم و استنقع حول الجبل ماء صاف.**

**ثم اوحی الله عزوجل الی الشمس و القمر و النجوم ان تجری فی ذلک الماء.**

**ثم اوحی الله عزوجل الی ذلک النبی ان یرتقی هو و قومه علی الجبل فقاموا علی الماء.**

**حتی عرفوا بدء الخلق و آجاله بمجاری الشمس و القمر و النجوم و ساعات اللیل و النهار، وکان احدهم یعرف متی یموت، و متی یمرض و من ذاالذی یولد له، و من ذاالذی لا یولد له فبقوا کذلک برهه من دهرهم.**

**ثم ان داود قاتلهم علی الکفر فاخرجوا علی داود (ع) فی القتال من لم یحضراجله ، و من حضر اجله خلّفوه فی بیوتهم فکان یقتل من اصحاب داود و لایقتل من هولاء احد.**

**فقال داود: رب اقاتل علی طاعتک، و یقاتل هولاء علی معصیتک یقتل اصحابی ولا یقتل من هؤلاء احد فاوحی الله عز وجل الیه: انی علمتهم بدء الخلق و آجالهم، و انما اخرجوا الیک من لم یحضره اجله ومن حضر اجله خلّفوه فی بیوتهم فمن ثم یقتل من اصحابک و لایقتل منهم احد.**

**قال داود(ع) : رب علی ماذا علمتهم؟**

**قال : علی مجاری الشمس و القمرو النجوم ، و ساعات اللیل و النهار.**

**قال: فدعا الله عزوجل فحبس الشمس علیهم فزادالنهارو لم یعرفوا قدرالزیاده فاختلط حسابهم.**

**قال علی (ع) : فمن ثم کره النظر فی علم النجوم .** [ بحار الانوار /ج۵۸/ص ۲۳۶]

به علی (ع) عرض شد آیا نجوم(حکم به احکام نجوم) حقیقت دارد؟

فرمود: پیامبری از پیامبران الهی قومش به او گفتند: برتوایمان نمی آوریم تا اینکه آغاز آفرینش خلق و اجلهایشان را برما تعلیم دهی!

خدای عزوجل به ابرها فرمان داد ببارند تا میان کوهها آب صافی جمع گشت. سپس به خورشید و ماه و ستارگان وحی کرد تا براین آب جریان یابند. سپس به این پیغمبر امر کرد خود و قومش ازکوه بالا روند و برآب تسلط یابند(و برآن بنگرند) تاآغاز وآجال خلق را بدانند، ازجریان (مسیرحرکات)خورشید و ماه و ستارگان و ساعات شب و روز، هریک ازآنها می دانستند چه کسی می میرد وچه کسی مریض می شود و چه کسی بچه دار می شود و چه کسی بچه دار نمی شود، این وضع تا برهه ای از روزگار باقی بود.

آنگاه حضرت داود(ع) به خاطر کفرشان باآن قوم جنگید، آنها درجنگ با داود(ع) کسانی را به جنگ می فرستادند که اجلشان فرانرسیده بود وکسانی راکه اجلشان فرارسیده بود درخانه نگه می داشتند، اصحاب داود(ع)کشته می شدند، ولی ازآنها کسی کشته نمی شد!!!

داود عرض کرد: خدایا من در راه اطاعت تو می جنگم وآنان درمعصیت تو، اصحاب من کشته می شوند ولی ازآنان کسی کشته نمی شود!

خدای عزوجل وحی کرد: من آغاز و انجام(ولادت و اجلهای ) خلق را برآنان تعلیم داده ام فلذا درجنگ با شما، کسانی را به جنگ روانه می کنند که اجلشان فرا نرسیده است وکسانی راکه اجلشان فرا رسیده است درخانه نگه می دارند. به این جهت اصحاب توکشته می شوند، ولی ازآنها کسی کشته نمی شوند.

داود(ع) عرض کرد: خدایا چگونه یادشان دادی؟

فرمود: از محل جریان (مسیر حرکات) خورشید و ماه و ستارگان و ساعات شب و روز.

داود(ع) ازخدای عزوجل خواست (تا او را یاری فرماید) خورشید گرفت و روز زیادترگشت و اندازه زیاد شده را ندانستند و حسابشان به هم خورد(و داود(ع) برآنان پیروز گشت)

علی (ع) فرمود : به همین جهت نظر به علم نجوم کراهت دارد.

## منجم در آنچه خبر می دهد ادعای علم غیب نمی کند

بسیاری از مردم گمان می کنند که دانستن احکام نجوم، ادعای دانستن علم غیب و نهانی هاست؛ لیکن امر چنان نیست که آنها می پندارند؛ زیرا علم غیب آن است که آن چه را که در آینده محقق می شود بدون استدلال وعلتی از علت ها و سببی از سبب ها بداند؛ و این را هیچ یک از آفرید گان ندانند: نه منجم، نه کاهن، نه پیامبر، نه فرشته، مگر خدای بی همتا وکسانی که به اذن او می دانند.

بدان که معلومات انسان سه نوع است:

- یکی از آنها آن است که بوده ومنقضی گشته است(حوادث گذشته)
- دوم آنچه که هستی یافته واکنون هم موجوداست (زمان حال)
- سوم آنچه که هنوز واقع نگشته و در آینده واقع خواهد شد.

روش سوم لطیف ترین و دقیق ترین راههاست، و خود بر چند نوع تقسیم می گردد: برخی به نجوم، برخی به زجر، برخی به زجر وکهانت، برخی به فکر و

اندیشه، برخی به گزارش خوابها، وبرخی به وحی و الهام به دست می آید، و این واپسین، برترین و شریف ترین آن هاست و با اکتساب به دست نمی آید، بلکه موهبتی از خداست برای کسی از بندگانش که او را برگزیده است. اما علم نجوم، با اکتساب، تکلف، جهد و کوشش در فراگیری دانش و جستجوی آن به دست می آید؛ و زجر، فال، کف بینی، کهانت، چهره شناسی، عرافت و تعبیر خواب و همانند آن نیز از این قبیل است؛ چون در همه آن ها انسان به بازرسی و اندیشیدن و ورزش فکر نیازمند است.

کائناتی که منجمان بر آن ها استدلال می کنند هفت چیز است:

۱) دین ها و حکومت ها، که از روی قِران های بزرگ ستارگان بدان ها استدلال می کنند و به تقریب در هر هزار سال یک بار رخ می دهد.

۲) از انتقال مملکتی از یک پادشاه به پادشاهی دیگر، از امتی به امت دیگر، و از دودمانی به دودمان دیگر و آن چنان است که بر حدوث آن از قران هایی که هر دویست و چهل سال یک بار رخ می دهد، استدلال می کنند.

۳) از تبدیل اشخاص بر سریر پادشاهی، و جنگ ها و آشوب هایی که به سبب آن رخ می دهد، که از قران هایی که در هر بیست سال یک بار رخ می دهد، بدان استدلال می کنند.

٤) از رویدادها و کائناتی که در هر سال از فراوانی، کمیابی ، گرانی ، مرگ ، بلا ، وبا ، قحط ، بیماری ها ، ناخوشی ها و تندرستی ها حادث می گردد.

۵) از حدوث تحویل سال های جهان که تاریخ آن را در تقویم ها می آورند.

۶) حوادث ایام ماه به ماه و روز به روز؛ که از اوقات و اجتماعات و استقبالاتی که در تقویم ها نوشته می شود بدان استدلال می کنند.

۷ ) از احکام موالید تک تک مردم و از گذشتن سال های عمرشان به حسب آنچه تشکل فلک و جایگاه ستارگان در اصول موالید و تحویل سال عمرشان ایجاب می کند.

علاوه بر این ها ، از امور پنهانی نیز مانند خبر از آینده ، دزدی ، اطلاع از ضمایر مردم و مسائلی که در زمان پرسش و جستجو از طالع بدان دست می یابند می توان استدلال کرد.

باید دانست که در شناخت اموری که هنوز حادث نشده است همه مردم را فایده نیست، زیرا این کار مایه تیره شدن زندگانی و هجوم غم، و فراخوانی ترس و درد و مصیبت پیش از فرارسیدن می گردد. اما نظر حکیمان و بحث آن ها از این رازها برای آن است که دل های خود را راضی سازند، و به سبب این علم از حالتی که اکنون دارند به حالت و مقامی برتر روند، و این برای آن است که انسان خردمند و بیدار دل چون بدین دانش نگرد، و از این سرّ و از اسباب و علت های آن جستجو کند، و آن را به قلبی پاک از دنیا دوستی در نظر گیرد، دلش از خواب غفلت بیدار گردد، و از خواب جهالت برخیزد و از مرگ معصیت رهایی یابد، و چشم بینش او باز گردد و به چشم بصیرت امر معاد را ببیند و در این زمان دانش خود را در مسیر حق سوق دهد و به معاد شوق یابد و از بودن در دنیا زهد ورزد و در این وقت سختی های دنیا بر او آسان می گردد.

## فواید علم نجوم

- هر گاه کسی بداند که در آینده یا چند روز دیگر چه خواهد شد، ممکن است برخی از آن ها را از خود دور سازد، نه به این معنی که آن ها را منع و از وقوع آن ها جلوگیری نماید، بلکه از آن ها دوری بجوید، یا خود را برای مقابله با آن ها آماده سازد، چنانکه مردمان دیگر می کنند، یعنی جهت دفع سرمای زمستان، لباس فراهم می کند ، و برای گریز از گرما وسایل خنک کننده تهیه می نمایند، و برای خشکسالی و قحطی آذوقه ذخیره می کنند، و برای مکان های پر فتنه به وسیله گریز و دور گشتن از آن ها، و ترک کردن سفر در زمان ترس، و آن چه بدین کارها می ماند، علاجی می جویند با اینکه می دانند که از آن بلاها و فتنه ها جز آنچه خدا به سود و زیان آن ها مقدر کرده به ایشان نمی رسد.
- هر گاه مردم حوادث را پیش از رخ دادنشان بدانند، ممکن است با دعا و تضرع، و توجه و زاری به درگاه او، و نیز به وسیله نماز، روزه، قربانی ، صدقه از خدا تقاضای دفع آنها را نمایندو خداوند نیز آن ها را پیش از وقوع دفع کند.

## قِران

منظوراز قِران، تقارن کواکب در برجی واحد است که مثلا گویند قِران سعدین یا نحسین و یا سعد و نحس. در باب موالید بر مبنای قدما این مسئله اهمیت خاصی داشته است.

در باب طالع بینی و فال گیری بر اساس ضوابط نجوم اساس کار بر تقارن مولود با یکی از ستارگان است وخوشبختی و بد بختی مولود را بر این قاعده و میزان معین می کنند.

منجمان برای تقارن سیارات و کواکب خواص وآثاری قائل شده اند و گویند هر قرانی در وتد واقع شود تأثیر او قویتر از آن است که در مائله الوتد واقع شود و مائله الوتد از زائله الوتد قوی تر است.

هر گاه قلب الاسد بعد از سال ها در برج اسد به حد مریخ رسد طالع قران و طالع ماه های بروج ناریه بود و مریخ بر آن استیلا یابد و در این زمان طوفان ناری حاصل شود و دنیا خراب و ویران شود و حیوانات بمیرند.

هر گاه دو کوکب از سیارات در یک جزو از فلک البروج (منطقه البروج) جمع شوند یعنی از یک نیم دایره که متحد دو قطب باشد به طرف خط تقویمی گذر نمایند آن را نسبت به وضع و حال کواکب تحتانی قران و نسبت به حال هر دو مقارنه گویند، که بر چند قسم اند: مقارنه عرضی، مقارنه مرئی و مقارنه حقیقی و اگر بین آن دو کوکب شصت درجه از منطقه البـــروج فاصله باشد (میان دو موضع آن دو کوکب) آنرا تسدیس گویند پس معنی قِران دو ستاره گرد آمدن آنهاست و تسدیس آن این است که ۶۰ درجه بین آنها فاصله باشد.

## علت تاثیر افسون ها و تعویذها

در یواقیت العلوم آمده است: تعویذها و افسون ها بر دو گونه است: یکی آن است که نام خدای تعالی درو باشد اگر به تازی باشد واگر به زبان دیگر. دوم آن باشد که دراو نام خدای تعالی نباشد.وآن نیز بر دوگونه است: مفهوم و نامفهوم.

اما هرچه نام خدای تعالی درو باشد به هر زبان که بود، حکم وی چون حکم دعوات باشد. هرگاه به صفای دل و صدق نیت باشد و به حسن ظن توسل کنندبه نام خدای تعالی، لابدکارگر آید. چنانکه رسول (ص) گفت: **لاباس فی الرقی اذا کان من کتاب الله.**

اما آن افسون ها که دراو نام خدای تعالی نبود و موثر می آید ، علماء گفتند که: تاثیرهای آن هم از حسن ظن و قوت یقین و صدق همت و صفای نیت است. و از هندوان طایفه ای هستند که ایشان را اصحاب وهم گویند . بیشتر این رقی وافسون ها از ایشان گرفته اند. و ایشان آن را درحال غیبت حواس از ارواح جنیان دریافت کرده اند.

وبعضی از علماء گفته اندکه: این افسون ها را در خواب آموخته اند. واین نیز ممکن باشد، واین معنی خود مرا افتاده است:

شبی به شهرشوشتربه خواب دیدم برسربالین بیماری این دعای معروف می خواندم.

" **اسال الله العظیم، رب العرش العظیمان یشفیک**". شخصی مرا گفتی این کلمات نیز بگوی"**تری تری تری رهظ رهظ رهظ**". و نیز دیدم که: کسی گفتی: افسون ما این است " **ولقد کرمنا بنی آدم**".ونیز دیدم که : اکر کسی خواهد که او را خدای تعالی پسری دهد، باید امشب دو رکعت نماز بکند میان شام وخفتن، و در وی سوره مریم بخواند. وآن شب آدینه بود نیمه ماه رجب.

وجماعتی گفته اندکه: تأثیر افسون ها از جواهر کلمات وخواص تالیف حرفهاست، چنانکه خواص وفق اعداد.

# طلسم و سحر

## معنای لغوی طلّسم

در معنای لغوی طلّسم سه قول است:

۱) طلّ به معنی اثر است و اسم به معنای لفظ و نام است و معنای آن اثر اسم و نام می شود.

۲) یونانی است و معنی آن گره لاینحل(ناگسستنی) است.

۳) مقلوب مسلط است، یعنی معنایش مقلوب خودش است. یعنی به وسیله الفاظ و نقوش بردیگران اثر می گذارد.

## معنای اصطلاحی طلسم

طلسم علمی است که با آن کیفیت تمزیج قوای عالیه فعاله با امور سافله منفعله شناخته می شود که در اثر آن انتزاج امور غریبه در عالم کون و فساد حادث شود و به عبارت دیگر معرفت کیفیت انتزاج قوای فعاله آسمانی با قوای منفعله زمینی که منشا حدوث آثار غریبه و افعال عجیبه است که علم سیمیا هم می گویند.

## معانی لغوی سحر

سحر در لغت معانی متعددی دارد:

۱) **ما لطف مأخذه و دق.** هر چیزی که اصل و مأخذ آن لطیف و دقیق باشد. یعنی سحر مانند چیز لطیف و دقیق و خفی است. از این جهت با چشم درک نمی شود، چنانکه شیء لطیف و دقیق با چشم دیده نمی شود.

۲) **صرف الشیء عن وجهه ای صرفه عن ظاهره:** برگرداندن چیزی از ظاهرآن است.

۳) **السحر یعنی المکر و الخدیعه یقالوا سحر زید عمروا ای مکره :** سحر یعنی مکر و فریب دادن گفته می شود زید عمر را سحر کرد یعنی او را فریب داد.

٤) **انه اخراج الباطل فی صورت الحق ای ابراز ما لم یکن له حقیقه و واقعیه بصورت الحق و الواقع کما فی اعمال السحره:** سحر عبارت است از باطل را به صورت حق جلوه دادن، یعنی جلوه دادن چیزی که حقیقت و واقعیت ندارند به صورت حق، چنانکه در اعمال ساحران چنین است.

٥) **الجذب یقالوا الطبیعه ساحره ای جاذبه:** سحر یعنی جذب. گفته می شود: طبیعت ساحر است یعنی جذب کننده است و به همین خاطر به پیامبر گرامی اسلام (ص) ساحر می گفتند و می گفتند او سحر بیان دارد، یعنی مردم مجذوب بیان آن حضرت می شوند.

٦) **الغذاء یقالوا سحر زید عمروا بالطعام والشراب ای غذاه بهما:** سحر یعنی غذا دادن گفته می شود: زید عمر را به طعام و شراب سحر کرد، یعنی به او آب و غذا داد یا خوراند.

۷) **الفساد یقالوا سحر المطر الطین والتراب ای افسدهما:** سحر یعنی فساد و خراب کردن. گفته می شود: باران گل و خاک را سحر کرد، یعنی باران آن ها را آبکی و خراب کرد.

## معانی اصطلاحی سحر

۱) **انه کلام یتکلم به او یکتبه، او رقیه او یعمل شیء توثر فی بدن المسحور، او قلبه او عقله من غیر مباشره:** سحر کلامی است که تکلم می شود به آن یا نوشته می شود یا چیزی است که می نویسند و به گردن آویزان می کنند یا کاری می کنند که اثر کند در بدن سحر شده یا در قلبش یا در عقلش بدون مباشرت و دارو خوراندن و از نزدیک کاری کردن.

۲) تعریف فوق با زیادتی **عقدا** ( منتهی) یعنی به وسیله گره زدن در سحر شده تاثیر گذارند( مراد از عقد در اینجا گرهی است که زنان ساحر نخی را بر می داشتند و کلمات مخصوصی را می گفتند و بر نخ گره می زدند و بعد بر گره فوت می کردند، یعنی هر چیزی که زنان ساحر بخوانند از رقیه و عوذه و گره بزنند و به گره فوت کنند.« و من شر النفاثات فی العقد» )

۳) تعریف فوق با زیادتی **او اقسام او عزائم یحدث بسببها ضرر علی الغیر**( مسالک) یعنی یا با قسم دادن یا با عزائم که به سبب آن ها در دیگران ضرر حادث شود.

۴) تعریف فوق با زیادتی **الدخنه و التصویر و النفث و تصفیه النفس**( دروس): یعنی برای اضرار به غیر در جای مخصوصی در اوقات مخصوصی رقیه می خوانند یا می نویسند.

مراد از تصویر نقش مجسمه مسحور که بعد از این کار عضو مخصوصی را می خواهد به آن ضرر برساند به همان عضو رقیه می خواند یا می نویسد. و مراد از نفث فوت کردن بر گره بعد از عویذه خواندن و گره زدن است و مراد از تصفیه نفس مجبور کردن مسحور و اضلال اوست با ریاضات حرام مانند مرتاضان هند که اعمال شاقه و عجیبی انجام می دهند مثلا مدت طولانی بر روی یک پا می ایستند و یا تا عمر دارند بر روی دست هایشان راه می روند یا با چهار دست و پا مسافرت های طولانی می کنند.

۵) **استخدام الملائکه و استنزال الشیاطین فی کشف غائبات، و علاج المصاب و استحضارهم، تلبیسهم ببدن الصبی او المراه و کشف الغایبات علی لسانه** ( شهیدین) : سحر عبارت از استخدام ملائکه( به خدمت گرفتن فرشتگان) و استفاده کردن از شیاطین و جنیان در کشف غایبات و علاج دیوانه به وسیله آن ها و حاضر کردن آن ها و عارض کردنشان به بدن بچه یا زن و کشف غائبات از زبان بچه و زن است.

٦) **انه استحداث الخوارق اما بامر بمجرد التاثیرات النفسانیه او بالاستعانه بالفلکیات فقط و هی دعوه الکواکب او به تمزیج القوی السماویه بالقوی الارضیه و هی الطلسمات او علی سبیل الاستعانه بالارواح الساذجه و هی العزائم** ( ایضاح)

به وجود آوردن خارق العاده ها یا به مجرد تاثیرات نفسانیه است ومراد از تاثیر نفسانی این است که ساحر با سحرش برمسحور تاثیر می گذارد به طوری که به چشمش اشیاء عجیب و خارق العاده دیده می شود مثلا می بیند تمام اطاق را آب گرفته وکشتی ها درآن جریان دارد و او غرق می شود این سحر است. یا خارق العاده را به استعانت فلکیات(اجرام سماوی)

انجام می دهد بنابراینکه آنها حیات، ارده و اختیار دارند و ساحر از آنها می خواهد فلان کار خارق العاده را بکند واین **خواندن کواکب** است. یا کارهای خارق العاده را به وسیله امتزاج قوای سماوی با قوای ارضی بوجود می آورد مثلا دائره هائی می کشد یا مربع ها یا مثلثاتی که مشتمل برحروف واعدادی است که اشاره به قوای علویه است که عبارت باشند از نجوم وافلاك وآن مربعات ومثلثات ودوائر در مسحور اثر می گذارد و این را **طلّسمات** گویند. یا کارهای خارق العاده را از طریق استعانت از ارواح مجرد به وجود می آورند مثلا روح کسی را احضار می کنند و مسائلی را از غائبات ازآنها می پرسند وجواب دریافت می کنند. این را **عزائم** گویند.

**۷) انه عمل یستفاد منه ملکه نفسانیه یقتدر بها علی افعال غریبه باسباب خفیه.(تنقیح)**

سحرعملی است که استفاده می شود ازآن ملکه نفسانی، که انسان به وسیله آن ملکه برانجام کارهای غریب و عجیب بوسیله اسباب خفی قدرت پیدا می کند.

۸)سحر کلام یا کتابت یا عملی است که حادث شود به سبب آن ضرر به بدن یا قلب یا عقل مسحور بدون مباشرت، و ازآن جمله است که کاری کنند که مسحور نتواند با حلال خود جماع کند و بغض انداختن بین آن دو و دیگر ستخدام جن و استنزال شیاطین درکشف غائبات و علاج دیوانه .

(روضه البهیه /کتاب متاجر)

## آیا سحر حقیقت دارد یا تخیل صرف است؟

بعضی از علماء وحکما معتقدند که سحر امری تخیلی است و هیچگونه حقیقت و واقعیتی ندارد، حتی برخی از معاصران اصرار بر این دارند که سحر امر وهمی و تخیلی است و وقتی می خواهند برای امور وهمی و خرافی مثالی بیاورند از سحر یاد می کنند و تأسف می خورند که چر اکثر محققان قائل به امر خرافی شده اند و پاره ای از فلاسفه و حکمای اسلام مانند شهاب الدین سهروردی با وجود دقت نظر هایی که در مسائل عقلی و فلسفی دارند در مواردی اعتقاد به جن و همزاد دارد و حتی مدعی است خود آنها را دیده و مورد تعقیب آنها قرار گرفته است و اگر به ادبیات منظوم ومنثور مشرق زمین نظری بیفکنیم در می یابیم که ادبیاتشان پر است از اوهام و خیالات بلکه در اسارت اوهام وخیالات بوده است. در جواب آنان باید گفت:

**جنگ هفتاد و سه ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند**

با این همه آیات و روایات و براهین قاطعه ای که بر وجود جن وحقانیت سحر و اثر آن دلالت می کنند مانند قضیه هاروت و ماروت (دو فرشته ای که در زمان سلیمان(ع) بر مردم بابل ابطال سحر یاد می دادند،) اگر سحر حقیقتی نداشته باشد ابطال آن معنا نخواهد داشت و نزول آنها از طرف خدا بر مردم بابل لغو و عبث خواهد بود و صدور کار عبث از حکیم مطلق قبیح است و روایاتی که از امامان معصوم (ع) در حقیقت و اثر سحر و ابطال آن وارد شده است ، حاکی از واقعیت و اثر آن می باشد و الا ابطال سحر معنایی ندارد و گفتار فلاسفه وحکماء در حقیقت

سحر همگی دلالت می کنند بر اینکه سحر را حقیقت و اثری است و اثر خارجی دلالت بر موثر خارجی دارد.

هیچ شبهه ای نیست که سحر اثر عجیبی در خارج دارد و حکایات و قصصی در باره تأثیر خارق العاده سحر بیان شده که خلاصه آثار سحر عبارتست از:

جنون، بستن زبان، دریا را صحرا و صحرای شنزار را دریا جلوه دادن ، جداثی بین احبه و زن و شوهر، و بستن مرد بر اینکه نتواند با حلال خود نزدیکی نماید.

و اثر دلالت می کند بر موثر که باید موثر واقعیت و وجود خارجی داشته باشد تا اثر خارجی مترتب بر آن باشد. بعضی در مقام اشکال بر آمده و گفته اند: اثر دلالت بر موثر واقعی و خارجی نمی کند و چه بسا امر خیالی باعث اثر می شود مانند کسی که در تاریکی از شبحی می ترسد و ممکن است موجب مرگ او گردد، در حالی که این اثر منشأ خارجی و واقعی ندارد؟ در جواب گوییم اولا شبح نیز به نوبه خود بهره ای از وجود را دارد که ذهن و قوه متخیله آن را ساخته و شخص ترسنده از آن وجود خیالی می ترسد به خیال اینکه در خارج موجود است ودر اینجا او حکم وجودخارجی را بر وجود ذهنی وخیالی بار کرده و از آن ترسیده نه از چیزی که خیالی است و وجود خارجی ندارد و ثانیا قیاس سحر با شبح صحیح نیست چون ترس از شبح برای همه نیست، ولی سحر در همه اثر دارد واستثنائی در آن نیست و این مسئله بهترین ممیز اثرهایی که منشأ خارجی و واقعی دارند با اثرهایی که منشأ واقعی ندارند، می باشد.

در این زمینه آیات و روایات زیادی وارد شده که در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم.

۱- قضیه هاروت و ماروت

**واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنه فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم و لقد علموا لمن اشتریه ما له فی الاخره من خلاق و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون**

[بقره/ آیه ۱۰۲]

"(یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی می کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد، و لکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل "هاروت" و "ماروت" نازل شد پیروی کردند (آنها طریق سحر کردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند مگر اینکه قبلا به او می گفتند ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند (نه آنکه از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون اذن خدا نمی توانند به انسانی ضرر برسانند آنها قسمتهائی فرا می گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت، و مسلما می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسندیده بود آنچه خود را به آن می فروختند اگر علم و دانشی می داشتند."

از احادیث نقل شده در ذیل آیه چنین بر می آید که در زمان سلیمان (ع) گروهی در کشور او به عمل سحر وجادوگری پرداختند ، سلیمان دستور داد تمام نوشته ها و اوراق آنها را جمع آوری کرده و در محل مخصوصی نگهداری کنند. پس از وفات حضرت سلیمان گروهی آنها بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی نیز از این موقعیت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلا پیامبر نبود بلکه به کمک همین سحر و جادوگری ها بر کشور مسلط شد و امور خارق العاده انجام می داد

گروهی از بنی اسرائیل هم از آنها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند ، تا آنجا که از تورات نیز دست برداشتند .

اما اینکه سحر وجادوگری از کی شروع شد و چگونه پیدا شد دقیقا معلوم نیست ولی تا آنجا که برایمان روشن است اینست که از بدو خلقت بشر کما و بیش در بین مردم رایج بوده و در زمان حضرت سلیمان نیز بازار داغی داشته و از این آیه فهمیده می شود که این دو فرشته (هاروت و ماروت ) زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران بودند، آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحرا ن آشنا می ساختند ولی از آنجا که خنثی کردن یک مطلب فرع بر اینست که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یاد بگیرند ، ناچار بودند فوت وفن سحر را قبلا شرح دهند.

۲- روایاتی که بر حقیقت سحر دلالت می کنند

- عن محمد بن عیسی قال :

**سألت الرضا (ع) عن السحر؟**

**فقال(ع): هو حق و هو یضر باذن الله تعالی، فاذا اصابک فارفع یدک حذاء وجهک واقرأ (باسم الله العظیم باسم العظیم رب العرش العظیم-الا ذهبت وانقرضت-)**

[مکارم الاخلاق/ ج ۲/ص ۳۲۶]

" محمد بن عیسی گوید : از حضرت رضا(ع) در باره سحر سوال کردم؟

فرمود: سحر واقعیت دارد و به اذن خدا اثر و ضرر می کند و چون تو را سحر کردند دستت را تا محاذی صورتت بالا ببر و بخوان [ باسم الله العظیم باسم العظیم رب العرش العظیم – مگر اینکه از بین خواهد رفت و زایل خواهدشد -]

● عن ابن عباس قال :

**ان لبید بن اعصم الیهودی سحر رسول الله(ص) ثم دس ذلک فی بئر لبنی زریق فمرض رسول الله (ص) فبینا هو نائم اذ اتاه ملکان فقعد احدهما عند رأسه و الاخر عند رجلیه فاخبراه بدلک و انه فی بئر ذروان فی جف طلعه تحت راعوفه و الجف قشر الطلع و الراعوفه حجر فی اسفل البئر یقوم علیه الماتح فانبته رسول الله (ص) فبعث علیا (ع) و الزبیر و عمارا فنزحوا ماء تلک البئر ثم رفعوا الصخره و اخرجوا الجف فاذا فیه مشاطه رأسه و اسنان من مشطه و اذا هو معقد فیه احدی عشر عقده مغروزه بالابر، فنزلت هاتان السورتان فجعل کلما یقرأ آیه انحلت عقده و وجد رسول الله خفه فقام کانما انشط من عقال و جعل جبریل (ع) یقول:**

**( باسم الله ارقیک من کل شیء یوذیک من حاسد و عین و الله یشفیک)**

" ابن عباس گوید: لبید یهودی پیغمبر(ص) را سحر، کرد و سحر را در چاه بنی زریق انداخت ، حضرت بیمار شد، در حالی که حضرت به خواب بود دو فرشته آمدند یکی از آن دو کنار سر حضرت و دیگری پهلوی پای او نشست، و قضیه را به وی خبر دادند، که تو را سحر کرده اند و سحر را در زیر پوست گذارده و در زیر سنگی درچاه زروان گذارده اند. پیغمبر (ص) بیدارشد و علی (ع) و زبیر و عمار را فرستاد

تا آب چاه را کشیدند و سنگ را بر داشته و جف را درآوردند و دیدند که در آن مویهای سری است با دندانه هایی از شانه که یازده گره با سوزن به آن زده اند، در این موقع معوذتین ( سوره هایی که با قل اعوذ شروع می شوند، سوره ناس و فلق) نازل شد، هر گرهی که می گشودند آیه ای از آنها را می خواندند، حضرت احساس سبکی کرد و بر خاست گویا از قید و زنجیر آزاد شده، و عقال از پای او برداشته اند وجبرئیل می گفت : [ باسم الله ارقیک ...] [بحارالانوار/ج۹۲/ص۱۲۹]

تأثیر سحر در جسم پیامبر بود از این جهت که او هم بشر است و بیماری بر او نیز عارض می شود و جسمش متألم می شود و تأثیری در عقل و قوای عقلانی او نداشته تا با نبوت او منافات داشته باشد تا بگوییم این مسأله در دریافت وحی و ابلاغ آن مشکلاتی بوجود می آورد و رسالت او را خدشه دار می کند.

- دخل عیسی بن السقفی علی ابی عبدالله (ع) قال:

**جعلت فداک انا رجل کانت صناعتی السحر و کنت اخذ علیه الاجر و کان معاشی و قد حججت منه و قد من الله علی بلقائک و قد تبت الی الله من ذلک فهل لی فی شیء من ذلک مخرج ؟**

**فقال له ابو عبدالله(ع) : حل و لا تعقد** [کافی/ ج۵/ ص۱۱۵]

عیسی بن سقفی بر امام صادق (ع) وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم من کسی هستم که کارم سحر بود و بر آن مزد می گرفتم و معاشم از این راه می گذشت و با این مال حج رفته ام و خدا بر من منت گذاشت که موفق شدم خدمت شما برسم و از این کار توبه کرده ام آیا برایم راه نجاتی هست؟

حضرت فرمودند: "باز کن و نبند"

### ۳- گفتار حکماء و فلاسفه

فلاسفه معتقدند که نفس چنانکه در قوای خود تأثیر می گذارد، می تواند در صورت قوی بودن در دیگران نیز اثر بگذارد و در آنها تصرفاتی داشته باشد زیرا نفس قوی گویا نفس کل کائنات است و به اندازه قوت خود می تواند در کائنات تصرف کند و در آنها اثر بگذارد و نزدیکی وتقارن علت با معلول در اثر گذاری لازم نیست،چنانکه ابن سینا در اشارات و تنبیهات گوید:

" آیا برای تو روشن نشد که پیوند و تعلق نفس به بدن از نوع تعلق انطباعی نیست، بلکه نوعی دیگر از تعلق است؟ ودانستی که هیئت اعتقادی حاصل در نفس و آنچه تابع آن است (مانندظن، وهم، ترس و شادی) با همه مباینت جوهری که با بدن داردگاهی به بدن سرایت می کند. حتی توهم رونده بر روی شاخه واقع در فضا چنان تأثیری در لرزاندن او دارد که اگر شاخه در روی زمین باشد چنان لرزشی پدید نمی آورد. و اوهام مردم گاهی به تدریج یا یک دفعه مزاج را تغییر می دهد و در نتیجه بیماری روی می آورد یا از بیماری رهایی پیدا می کند(گاهی توهم و تصورانسان در بیماری و صحت وی اثر می گذارد) . بنابر این بعید ندان که برخی از نفوس، ملکه ای داشته باشند که تأثیر آن از بدن آنان تجاوز کند و آن چنان قوی باشند که گوئی نفس جهان است. و همانگونه که در کیفیت مزاج اثر می کند در مبادی و عللی که برشمردیم اثر می گذارد، زیرا مبادی آنها همین کیفیات هستند. به خصوص در جرمی که به او اولی گشته، زیرا بدنش مناسبتی دارد که خاص آن است با بدن آن، مخصوصا که دانستی هر گرم کننده ای گرم نیست و هر سرد کننده ای سرد نیست (یعنی هر مبدئی لازم نیست که معلولش را در خود یا با خود داشته باشد.) .

بنابر این بعید ندان که برخی از نفوس چنین قوه ای داشته باشند، که حتی در اجرام دیگر اثر بگذارند و آنها مانند بدن او از او متأثر شوند. و بعید ندان که از قوای خاص آنان به قوای نفوس دیگر برسد و در آنها اثر بگذارد، مخصوصا که آن ملکه حدت پیدا کند و قوای بدنی خویش را در غلبه وسلطه خویش درآورد که در نتیجه شهوت وغضب و ترس از دیگری در او زبون می شود( اولیای الهی چنین هستند که آنان با ریاضت و عبادت و وارستگی به مقامی رسیده اند که می توانند در اجسام اثر بگذارند و با اراده کارهای خارق العاده ای انجام دهند).*

(اشارات وتنبیهات/ نمط دهم / فصل۲۶)

**قابل ذکر است که تأثیر سحر تنها از قوت نفس نیست، بلکه اعداد وحروف نیز خواصی دارند که مانند کد و رمز عبور به وسیله آنها با عوالم بالا و ملکوت و موکلان آن که بر عالم پایین حاکمیت دارند، ارتباط پیدا کرده و از آنها کمک می گیرند و از طریق آنها بر دیگران اثر می گذارند فلذا در این وجیزه از خواص حروف و اعداد نیز بحث شده است.**

## عقیده ابن سینا در منشاءامور غریبه

**ان الامور الغریبه تنبعث فی عالم الطبیعه من مبادی ثلاثه:**

**احدها: الهیأه النفسانیه المذکوره.**

**وثانیها: خواص الاجسام العنصریه، مثل جذب المغناطیس الحدید بقوه تخصه.**

**وثالثها: قوی السماویه، بینها و بین امزجه الاجسام ارضیه مخصوصه بهیأت وضعیه او بینها و بین قوی نفوس ارضیه مخصوصه باحوال فعلیه او انفعالیه مناسبه تستبع حدوث آثار غریبه.**

**والسحر من قبیل القسم الاول، بل المعجزات، و الکرامات. والنیرنجات من قبیل الثانی . و الطلسمات من قبیل الثالث.**

[اشارات وتنبیهات / نمط دهم/ فصل ۳۰ ص ۴۹۰]

پدیده های غیر عادی در جهان طبیعت از سه منشأ سرچشمه می گیرند:

۱- هیأت نفسانی مذکور(قوت نفس)

۲- خواص اجسام عنصری مثل آنکه مغناطیس آهن را با قوه خاص خود جذب می کند.

۳- قوای آسمانی بین آنها و بین مزاجهای اجسام زمینی مخصوص به هیأتها واوضاع خاص ، یا میان آنها و میان قوای نفوس زمینی مخصوص به احوال فعلی یا انفعالی مناسبتی هست که حدوث آثار عجیب را در پی خود دارد.

سحر ومعجزات وکرامات از نوع اول ( از آثار نفس قوی هستند)، نیرنگها از نوع دوم و طلسمات از نوع سوم است."

## عقیده اخوان الصفا در باره سحر وطلسمات

اخوان الصفا در باب ماهیت و چگونگی سحر و طلسمات گویند: اکثر مردمان علم سحر وطلسم را باور ندارند و آثاری که بر آنها مترتب است نمی پذیرند و آنها را محصول اندیشه های ابلهان و زنان می دانند و از امور خرافی و بی پایه به حساب می آورند و اینان چون خود جاهلند و ازآثار آنها غافلند گمان برند که اینگونه فنون بی اساس و بی پایه است در صورتی که پایه واساسی دارد و آثار شگفت آور بر آنها مترتب است . واین گونه فنون مترتب بر علم نجوم و هیئت و فلکیات است. و گویند:

حتی افلاطون فیلسوف در مقاله دوم از کتاب سیاست خود در باب والایی مقام علم طلسم و سحر سخن گفته است و از قول جرجیس که چوپانی در ممالك اروپا بوده است نقل کرده اند که وی به انگشتری دست یافت که انگشتر جادو بود و با گرداندن آن خود را نامرئی می کرد و هر کاری که می خواست انجام می داد و این انگشتر را در یکی از روزها در غاری پیدا کرده بود.

این قول را از افلاطون نقل کرده و سپس گویند.

آیا افلاطون با تمام درایت و کیاستی که داشت ممکن بود حرف بی پایه و سخن بی مایه بگوید.

[رسائل اخوان الصفا / ج٤/ رساله پنجاه و دوم]

## محدوده قدرت ساحرومنشأ علوم آنها

سأل زندیق المصری عن ابی عبدالله (ع) عن مسائل کثیره: منها ما ذکره بقوله:

**اخبرنی عن السحر ما اصله؟ و کیف یقدر الساحر علی ما یوصف من عجائبه و ما یفعل؟**

**قال ابوعبدالله(ع): ان السحر علی وجود شتی: منها بمنزله الطب کما ان الاطباء وضعوا لکل داء دواء فکذلک علماء السحر احتالوا لکل صحه آفه، و لکل عافیه عاهه و لکل معنی حیله. و نوع آخر منه خطفه و سرعه و مخاریق و خفه. و نوع آخر منه ما یأخذه اولیاء الشیاطین منهم.**

**قال: فمن این علم الشیاطین السحر؟**

**قال(ع) : من حیث علم الاطباء الطب، بعضه بتجربه و بعضه بعلاج.**

**قال: فما تقولوا فی ملکین هاروت و ماروت، و ما یقول الناس: انهما یعلمان السحر ؟**

**قال (ع) : انما هما موضع ابتلاء، و موقف فتنه، و تسبیحهما الیوم: لو فعل الانسان کذا و کذا لکان کذا و کذا و لو تعالج بکذا و کذا لصار کذا. فیتعلمون منهما ما یخرج عنهما فیقولان لهم : انا نحن فتنه فلا تأخذوا عنا ما یضر کم و لا ینفعکم.**

**قال : ا فیقدر الساحر علی ان یجعل الانسان بسحره فی صوره الکلب، او حمار و غیر ذلک ؟**

**قال (ع) : هو اعجز من ذلک، و اضعف من ان یغیر خلق الله ان من ابطل ما رکبه الله تعالی و صوره و غیره فهو شریک الله فی خلقه، تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا .لو قدر الساحر علی ما وصفت لدفع عن نفسه الهرم و الآفه و الامراض و لنفی البیاض عن رأسه، و الفقر عن ساحته.**

**و ان من اکبر السحر النمیمه یفرق بها المتحابین، و یجلب العداوه بین المتصافین، و یسفک بها الدماء و یهدم بها الدور و یکشف بها الستور، و النمام شر من وطأ علی الارض بقدمه، فاقرب اقاویل السحر من الصواب انه بمنزله الطب، ان الساحر عالج الرجل فامتنع من مجامعه النساء فجاءه الطبیب فعالجه بغیر ذلک فابرأه.**

[احتجاج / ج۲/ ص۸۱]

" زندیق مصری از امام صادق (ع) از مسائل بسیاری سوال می کند ازجمله اینکه: خبر ده مرا از سحر که اصل آن چیست؟

و ساحر چگونه بر آنچه توصیف می کنند قدرت پیدا می کند و کارهای عجیبی انجام می دهد ؟

حضرت فرمود: سحر انواع مختلفی دارد. سحری ،که به منزله طب است چنانکه اطباء برای هر دردی دوائی وضع کرده اند همینطور علمای سحر برای هر صحتی آفتی و برای هر عافیتی بلایی و برای هر مقصودی حیله و چاره اندیشی کرده اند.

نوع دیگر سحر انجام دادن کار با سرعت است که از شدت سرعت بطور دیگری به چشم مردم دیده شود و از شدت سرعت مردم نتوانند حقیقت را دریابند .

نوع دیگر سحر آن است که اولیای شیاطین از شیاطین یاد گیرند.

عرض کرد: شیاطین از کجا سحر دانند؟

فرمود: همانطوری که اطبا طب دانند؛ بعضی از آن را به تجربه و بعضی را به علاج.

عرض کرد: چه می فرمایی در باره دو فرشته، هاروت و ماروت؟ وچیز هایی که مردم می گویند. که آنها (هاروت و ماروت) به مردم سحر یاد می دادند؟

فرمود: آنها موضع امتحان و موقف فتنه (آزمایش) بودند و ترنم آنها هر روز این بود که: اگر اینطور کنند اینطور می شود و اگر اینگونه چاره اندیشی شود فلان خواهد شد. و مردم یاد می گرفتند از آنها چیزهایی که می گفتند و آنها به مردم می گفتند که ما وسیله آزمایش هستیم از ما یاد نگیرید چیزهایی که مضر است و نفعی به شما ندارد.

عرض کرد: آیا ساحر می تواند با سحر انسان را به صورت سگ یا الاغ یا ...تبدیل کند؟

فرمود: ساحر ناتوان تر وضعیف تر از آن است که خلق خدا را تغییر دهد؛ چون اگر کسی (به فرض محال) چیزی که خدا ترکیب کرده باطل کند و تغییر دهد و تبدیل به صورت دیگری نماید در اینصورت او در خلقت شریک خدا خواهد بود، که شأن خدا بالاتر از ( شریک داشتن درخلقت) است. اگر ساحر بر چیزهائی که گفتی، قدرت داشت پیری ، بیماری، بلایا ، سفیدی مو ، فقر و بی چیزی را از خود دفع می کرد. از بزرگترین سحرها سخن چینی است که با آن بین دوستان جدایی و بین اهل صفا کدورت ایجاد می شود و خون ها ریخته می شود و خانه ها ویران می گردد و اسرار کشف می شود. سخن چین بدترین کسی است که در روی زمین

گام برمی دارد و نزدیکترین گفتار به صواب این است که سحر به منزله طب است، چون ساحر با سحر کاری می کند که مرد نتواند با زنان نزدیکی کند و طبیب آن را به غیر سحر معالجه می نماید و بهبود می یابد (و قدرت پیدا می کند بر مجامعت)

## جواز تعلیم و تعلم سحر

شیخ انصاری می فرماید:

**السحر حرام فی الجمله بلا خلاف بل هو ضروری کما سیجئی و الاخبار به مستفیضه منها ان الساحر کالکافر و منها من تعلم شیئا من السحر قلیلا او کثیرا فقد کفر و کان آخر عهده بربه الا ان یتوب .** [مکاسب /مکاسب محرمه /سحر]

" سحر فی الجمله حرام است و در حرمتش خلافی نیست بلکه حرمتش ضروری است و اخبار به حرام بودن آن در حد مستفیض است ، از آن جمله : "ساحر مانند کافر است." و "هر کس چیزی از سحر یاد بگیرد کم باشد یا زیاد ، کافر است آخر امرش با خداست مگر اینکه توبه کند ."

از "فی الجمله" معلوم می شود که سحر کلا حرام نیست، بلکه سحرهائی که برای دفع ضررهای دنیوی یا اخروی جایز است و دفع سحر و ابطال آن و باز کردن بسته شده و مجاب کردن کسی که به سحر ادعای نبوت می کند و یا قصد فریب مردم و سوء استفاده از آنان را دارد و آشکار کردن مکرهایشان، جایز است و بلکه واجب کفائی است ودر بعضی موارد واجب عینی نیز می شود و چون دفع و ابطال شیئی فرع بر درک حقیقت آن شئی می باشد پس تعلیم وتعلم آن در برخی موارد جایز خواهد بود. از قضیه هاروت و ماروت نیز جواز تعلیم وتعلم سحر به خاطر ابطال

سحر ساحران به وضوح استفاده می شود که آنها اول حقیقت سحر را سپس طرز ابطال آن را به مردم یاد می دادند و روایات هم بر این مطلب گواهی می دهد از جمله :

دخل عیسی بن السقفی علی ابی عبدالله (ع) قال:

**جعلت فداک انا رجل کانت صناعتی السحر و کنت اخذ علیه الاجر و کان معاشی و قد حججت منه و قد من الله علی بلقائک و قد تبت الی الله من ذلک فهل لی فی شئی من ذلک مخرج ؟**

**فقال له ابوعبدالله(ع): حل و لا تعقد** [کافی/ ج ۵/ ص ۱۱۵]

" عیسی بن سقفی بر امام صادق(ع) وارد شد و گفت : فدایت شوم من مردی هستم که کارم سحر بود و بر آن مزد می گرفتم و از آن امرار معاش می کردم و با آن حج رفتم و خدا بر من منت گذاشت تا خدمت شما برسم.آیا راهی برای نجات دارم ؟

فرمود: باز کن ونبند."

## استفتاء

**آیا آموختن علم جفر و رمل و زیج ها و علوم دیگری که از امور غیبی خبر می دهند جایز است؟**

ج : آنچه از این علوم در حال حاضر نزد مردم است، غالبا تا این حد که موجب یقین و اطمینان به کشف امور غیبی و خبر دادن از آنها شوند، قابل اعتماد نیستند، ولی آموختن علومی مانند جفر و رمل به طور صحیح اشکال ندارد به شرطی که مفسده ای بر آنها مترتب نشود.

**آیا یاد گرفتن سحر و عمل به آن جایز است؟ و آیا احضار ارواح و ملائکه و جن جایز است ؟**

ج :علم سحر و یاد گرفتن آن حرام است مگر آنکه به منظور غرض عقلایی و مشروع باشد و اما احضار ارواح و ملائکه و جن، بر حسب اختلاف موارد و وسایل و اغراض، احکام مختلفی دارد. [اجوبه الاستفتاءات/آیت الله خامنه ای/ ج۲/ص ۵۰]

## چشم زخم

در تأثیـر چشم، اثر کننده چشم نیست، بلکه نفس نگاه کننده است که در شیء یا شخص تأ ثیـر می گذارد وکسانی که ارزق چشمند این اثر قوی تر می باشد و این نوع افراد در هیپنوتیزم نیز موفق ترند و راحت تر می توانند در روح دیگران تصرف کنند و اثر بگذارند.

نقل می کنند : عده ای مشغول کندن چاهی بودند ، به سنگی رسیدند و نتوانستند آن را بر طرف کنند، فرستادند کسی که به اصطلاح چشمش شور بود آمد و نگاهی به سنگ کرد و گفت: "عجب سنگی است!" فورا سنگ خرد شد .

و عتیقه فروشی می گفت: ظرف عتیقه ای داشتم که روی میز در معرض فروش گذاشته بودم. شخصی از مقابل مغازه گذشت و نظرش به ظرف افتاد. بلافاصله دیدم که ظرف بی جهت به زمین افتاد و خرد شد . آن شخص فورا بر گشت وقیمت ظرف را داد و اعتراف کرد که چشمم شور است و افتادن و شکستن ظرف در اثر چشم زدن من بود.

روایاتی که از امامان معصوم(ع) و دعاهایی که در دفع آن نقل شده حاکی از واقعیت و حقیقت چشم زخم است.

- قال علی (ع) :

**العین حق والرقی حق** [ نهج البلاغه / کلمات قصار / کلمه ۴۰۰]

"چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است."

● ساله(عن الرضا(ع)) رجل عن العین ؟

**فقال: حق، فاذا اصابک ذلک فارفع کفیک حذاء وجهک و اقرأ (الحمدلله) و ( قل هو الله احد) و المعوذتین، و امسحهما علی نواصیک فانه نافع باذن الله.**

[مکارم الاخلاق/ ج۲ /ص ۳۲۶]

مردی درباره چشم زخم از امام رضا(ع) سوال کرد: حضرت فرمود: واقعیت دارد، واگر گرفتار آن شدی دست را تا محاذی صورت بالا ببر و بخوان: حمد ، توحید و معوذتین را و دستها را بر پیشانی بمال که باذن خدا مفید خواهد بود."

## نظر ابن سینا در تأثیر چشم زخم

**الاصابه بالعین یکاد من هذا القبیل. والمبدء فیه حاله نفسانیه معجبه، توثر نهکا فی المتعجب منه بخاصیتها. وانما یستبعد هذا من یفرض ان یکون الموثر فی الاجسام ملاقیا، او مرسل جزء، او منفذ کیفیه فی واسطه. ومن تامل ما اصلناه استسقط هذا الشرط عن درجه الاعتبار .**

[ اشارات وتنبیهات / نمط دهم/ فصل بیست و نهم]

" چشم زخم ممکن است از این قبیل ( قوت نفس) باشد . و مبدء آن یک حالت نفسانی اعجاب آور است که در شیء یا شخص مورد تعجب تأثیر می گذارد و این بر اثر خاصیت آن است . و تنها کسی این مطلب را بعید می داند که فرض می کند فقط تماس باعث تأثیر در اجسام است، یا جزئی ( از علت به سوی معلول) فرستاده

می شود، یا کیفیتی را در واسطه ایجاد کند. وهر کس که اصول ما را مورد تأمل قرار دهد این شرط از درجه اعتبار ساقط می داند."

ابن سینا مثالی برای قوت نفس آورده و می گوید چشم زدن و نظر کردن از این قبیل است و علت آن حالت نفسانی است که تعجب نامیده می شود و در شیء یا شخص مورد تعجب اثر می گذارد زیرا خاصیت نفس قوی چنین است.

## جن

جنیان اجسام لطیفی هستند که پیش ازانسان ازآتش آفریده شده اند که گاه به چشم آدمیان آیند ودارای حرکاتی سریع می باشند و بر کارهای سخت و سنگین توانمندند و بسا خداوند جهت مصلحتی آنان را به اشکال وصوری گوناگون درآورد، یا اینکه خداوند چنین قدرتی به آنها داده که به هر شکل بخواهند درآیند.

و بقول صاحب مقاصد آنان اجسام هوائی لطیف باشند که برخی از آنها کافر و برخی مطیع و برخی عاصیند.

از امام صادق (ع) روایت شده که جن سه گروه باشند: گروهی با ملائکه اند وگروهی در هوا پرواز کنند وگروه سوم بصورت سگ و مار باشند.

جن در قرآن چنین توصیف شده: آفریده ای است دارای شعور و اراده و از دید بشر پنهان ومانند انسان مکلف به تکالیف ومبدأ آفرینش آن آتش و پیش از انسان آفریده شده ودر آخرت مبعوث گردند و به پیامد اعمال خویش رسند، ودر میان آنها مطیع و عاصی و مؤمن و مشرک وجود دارد. گروهی از آنان بنزد پیغمبر اسلام آمده و به او ایمان آورند، نسل و نژاد دارند و همانند انسان تکثیر نسل می کنند، از

سرعت زیادی برخوردارند و بر انجام کارهای سنگین توانمندند .چنانکه خدای عز وجل در قران کریم می فرماید:

**قال عفریت من الجن انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی امین**

[نمل/۳۹]

"عفریتی از جن به سلیمان پیامبر گفت، من پیش از آنکه از جایگاه خود برخیزی تخت ملکه سباء را نزد تو حاضر می سازم و من نسبت به آن توانا و امینم ."

البته در این زمینه هم انسان ها برجنیان برتری دارند، چون یکی از آنها ( عاصف بن برخیا) که اسمی از اسماء اعظم را می دانست، گفت: من آن را پیش ازآنکه چشم برهم زنی(دریک لحظه ودر کوتاهترین زمان) نزد تو خواهم آورد( و این کار را انجام داد) .

**قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستقرا هذا من فضل ربی**

[نمل/۴۰]

" (اما) کسی که دانشی از کتاب(آسمانی) داشت، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم برهم زنی نزد تو خواهم آورد ! و هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود مستقر دید گفت : این از فضل پروردگار من است."

عن سدیر الصیرفی قال:

**اوصانی ابوجعفر(ع) بحوائج له بالمدینه فخرجت فبینا انا بین الروحاء علی راحلتی اذا انسان یلوی ثوبه قال: فملت الیه وظننت انه عطشان فناولته الاداوه ، فقل لی: لا حاجه لی بها و ناولنی کتابا طینه رطب ، قال : فلما نظرت الی خاتم ابی جعفر (ع) فقلت متی عهدک بصاحب الکتاب؟**

**قال: الساعه . و اذا فی الکتاب اشیاء یامرنی بها ثم التفت فاذا لیس عندی احد.**

**قال: ثم قدم ابوجعفر(ع) فلقیته فقلت جعلت فداک رجل اتانی بکتابک وطینه رطب، فقال(ع) : یا سدیر ان لنا خدما من الجن فاذا اردنا السرعه بعثناهم.**
[کافی/ ج۱ / ص ۳۹۵]

از سدیر صیرفی نقل شده: چون خواستم از مدینه به کوفه باز گردم امام باقر (ع) به من سفارشاتی فرمود. از مدینه حرکت کردم در بین راه به منزل روحاء رسیدم ناگهان مردی را در نزدیکی خود دیدم که به من اشاره می کرد ؛ گمان بردم وی تشنه است، ظرف آب به وی دادم، گفت: به آب نیاز ندارم، نامه ای به من داد که مرکب مهر آن هنوز خشک نشده بود، دیدم مهر امام باقر (ع) است، گفتم: کی حضرت این نامه را به تو داد ؟ گفت: الان . در نامه دستوراتی بود، چون به آن مرد متوجه شدم کسی را ندیدم ، پس از چندی که شرفیاب حضور امام شدم راز ماجرا را از امام پرسیدم، فرمود: ای سدیر ما خدمتکارانی از جن داریم؛ چون بخواهیم کاری به سرعت انجام پذیرد آنها را می فرستیم.

## اقسام ارواح آتشین(جنیان )

- ارواح مسلمین
- ارواح متوسطه غیر مسلین
- ارواح خبیثه شیاطین

دسته اول: جنیان مومن ومسلمان دارای قدرت مافوق طبیعی بوده و هر گز و به هیچ وسیله تحت تسخیر انسان قرار نمی گیرند ، ولی ممکن است به خواست

خدا به طور دوستانه با بعضی از افراد انسان ارتباط برقرار کنند.این گروه دشمن انسان نیستند، بلکه مومنان را دوست دارند.

دسته دوم: مسلمان نیستند ولی منکر خدا هم نمی باشند، این گروه نیز مسخر انسان نمی شوند وبی نهایت مغرور وبی توجه هستند.

دسته سوم: ارواح خبیثه وشیاطین اند. این دسته خدارا قبول ندارند و از ذکر آیات قرآن متنفرند و نمی خواهند صدای تلاوت آیات قرآن را بشنوند و از طریق وسوسه والقا انسان را تحریک وتشویق به نا فرمانی خدا می کنند و طبق شرایط معینی تحت تسخیر افرادی از انسان قرار می گیرند، شرایطی که بر خلاف طریقه اسلام است مرتاضان هند این ارواح خبیثه را تسخیر می کنند و عملیات سحر، جادوگری، غیبگویی، پیشگویی، جدایی بین زن و مرد و سایر امور نا مشروع را این گروه انجام می دهند به همین جهت تسخیر آنها نهی شده است.

ازطریق ریاضت وچله نشینی امکان ندارد ارواح مقدسه و مومن تحت تسخیر قرار گیرند، ولی ارواح خبیثه جنیانی که مسلمان نیستند تسخیر می شوند و از آنان در امور نامشروع مانند سحر، جادوگری، تفرقه بین زن وشوهر، ایجاد عشق و علاقه میان افراد نا محرم، پیشگویی و نظایر آن استفاده می شود بنابراین احضار و تسخیر اوراح خبیثه حرام است و لازم به ذکر است که عمل تسخیر اختصاص به افراد مسلمان ندارد، بلکه کفار بهتر موفق بر تسخیر می شوند و هیچ کس نمی تواند بر ارواح ملائکه و جنیان مسلمان تسلط یابد وآنها را تسخیر نماید.

## اقسام جن

عن ابی عبدالله (ع) :

**الجن علی ثلاثه اجزاء : فجزء مع الملائکه و جزء یطیرون فی الهواء و جزء کلاب و حیات.**

[بحار/ ج ۶۰/ ص ۷۸]

" جن سه گروه است: گروهی با ملائکه اند، و گروهی در هوا پرواز می کنند، و گروهی سگان و مارند."

قال رسول الله(ع) :

**الجن علی ثلاثه اصناف : صنف حیات و عقارب و خشخاش الارض و صنف کالریح فی الهواء و صنف علیهم الحساب و العقاب.**

[بحار/ ج ۶۰ /ص ۲۹۱]

" جن سه دسته اند: دسته ای مارها و عقرب ها وحشرات زمینند، و گروهی مانند باد در هوا هستند ، و گروهی(مانند انسانند که) بر آنها حساب وعقاب است."

قال رسول الله(ص) :

**خلق الله الجن خمسه اصناف: صنف کالریح فی الهواء و صنف حیات و صنف عقارب و صنف حشرات الارض و صنف کبنی آدم علیهم الحساب و العقاب.**

[بحار /ج ۸۷ /ص ۲۲۴ ، سفینه البحار/ ج ۱ /ص ۱۸۸]

" خداوند جن را پنج صنف آفریده است : صنفی مانند باد در هوا (ناپیدا هستند) و صنفی به صورت مارها، و صنفی به صورت عقربها ، و صنفی حشرات زمین اند، و صنفی از آنها مانند انسانند که بر آنها حساب و عقاب است."

قال ابی عبدالله (ع):

**ان الله خلق الملائکه من انوار و خلق الجان من نار و خلق الجن صنفا من الجان من الریح و خلق الجن صنفا من الجن من الماء**

[بحار/ج ۶۰/ص ۹۴]

" خدای فرشتگان را از نور خلق کرد وجن را از آتش وصنفی از جن را از بادخلق کرد و صنفی از جن را از آب خلق کرد."

**پری:** جن نیکو کار یا زنان جن که در نهایت خوبرویی اند.

**دیو:** جن بدکار.

زکریای رازی در مقام بیان دیو گوید:

نفس های جاهلان بدکردار که از جسد جدا شوند اندر این عالم بمانند بر آنچه بر حسرت شهوتهای حسی بیرون شود از جسد و آن آرزوها مر او را کشد که از طبایع نتوانند گریزد و در جسمی زشت شود آن نفس و اندر عالم همی گردد و مردمان را بفریبد و بدکرداری آموزد و اندر بیابانها مردمان را راه گم کند تا هلاک شوند

[رسائل زکریای رازی /ص ۱۷۷]

**شیاطین:** گروهی از جن که به فریب و وسوسه معروفند یا رانده شدگان از درگاه الهی و نافرمانانجنیانند..

**آل:** نام دیوی مادینه، پری بدکار که در خرافات زنانه به شب ششم جگر زچگان برد و آنان را هلاک کند.

**همزاد:** مشهور است که چون فرزندی متولد شد جنی هم با او بوجود می آید و باآن شخص همراه می باشد و گاهی هم به انسان آسیب می زند، آن جن را همزاد می گویند .

عفریت: گروهی از جن، نفوذ کننده و چیره شونده ومهتر آنهاست، جنی که به حضرت سلیمان (ع) گفت: من می توانم تخت ملکه سبا را پیش از آنکه از جایگاهت برخیزی بیاورم.

غول: جن و دیو که در صحرا باشند وبه هر شکل که خواهند بر می آیند در میان کوهها وجایهای غیر معمول و ویران باشند ومردم را از راه ببرند تا هلاک سازند.

ابن عباس نقل کرده است :

اوقاتی که پیغمبر (ص) مهمان ابوایوب بود حسب معمول غذای حضرت را در زنبیلی در پستوی اطاق می نهادند. روزی ابوایوب متوجه شد که غذا در زنبیل نیست، بار دیگر غذا نهاد و خود کمین کرد دید گربه ای از روزنه می آید و غذا را می برد، ماجرا را به حضرت گزارش کرد.

فرمود: آن غول است. این بار چون بیاید به وی بگو: سوگند به رسول خدا که از جایت تکان مخور. آنگاه که آن موجود دوباره آمد، ابوایوب همان را به وی گفت: وی گفت: ای اباایوب مرا رها ساز که دیگر نخواهم آمد. ابایوب او را رها کرد، سپس به وی گفت: می خواهی کلماتی به تو بیاموزم که چون بخوانی تا فردا غول به خانه ات نیاید؟ گفت : آری . گفت : آیه الکرسی بخوان.

این بگفت و برفت و ابو ایوب به خدمت پیغمبر آمد و گفته او را به حضرت باز گفت. حضرت فرمود : با وجود اینکه وی دروغگو می باشد ولی این را راست گفته است.

[بحار/ ج۶۳/ ص ۱۱۳]

## آیا جنیان از غیب خبر دارند؟

آیا جنیان علم غیب دارند، چنانکه در بین مردم شایع شده است وکسانی که ادعای ارتباط با جنیان را دارند چنین می پندارند و می گویند: ما اخبار آینده را از آنان کسب می کنیم آنها اطلاعات گسترده ای نسبت به آینده دارند و محل گنج هایی که در زیر زمین نهفته است، می دانند. یا کسانیکه اجلشان فرا رسیده است می توان از طریق جنیان روز مرگ او را فهمید، در حالی که در این مورد نیز افراط شده است و علم جنیان نسبت به بشر بسیار محدود است و اطلاعات چندانی از غیب و آینده ندارند، مخصوصا بعد از بعثت پیامبر اسلام، جنیان به وسیله شهاب سنگ ها از آسمانها رانده شده اند و نمی توانند استرا ق سمع کنند و به حوادث آینده آگاهی پیدا کنند.در سوره جن آمده است:

**وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهابا رصدا و انا لا ندری اشرّ ارید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا** [جن/۹و۱۰]

" و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می نشستیم. اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند شهابی را در کمین خود می یابد. و اینکه (با این اوضاع واحوال) ما نمی دانیم آیا اراده شری در باره اهل زمین شده یا پروردگارشان اراده کرده است آنها را هدایت کنند."

بر اساس این آیه شریفه که از زبان جنیان نقل شده است آنها بعد از بعثت پیامبر(ص) از استراق سمع منع شده اند و از اوضاع و احوال اهل زمین بی خبرند. پس بنابر این چگونه می توانند چیزی را که خود از آن بی خبرند به دیگران خبر دهند ومطلب دیگری که بر محدود بودن علم آنها دلالت می کند

و اینکه قبل بعثت پیامبر اسلام نیز از غیب بی اطلاع بودند، این است که حضرت سلیمان(ع) آنها را در کارهای سخت به کار می گرفت، وقتی مرگ سلیمان فرا رسید او ایستاده برعصا تکیه کرده بود و مدتها (گویند تا یک سال) برآن حال بود تا موریانه زیر عصای او را خورد وسلیمان افتاد و (جنیان) متوجه شدند که او مدتها پیش مرده بود و جنیان به خیال اینکه او زنده است و به کارهای آنان نظاره گر است کار می کردند بعد از اینکه فهمیدند سلیمان مدتها پیش مرده است، گفتند: اگر ما از علم غیب (مردن سلیمان ) آگاه می شدیم تن به کارهای سخت او نمی دادیم وخود را زودتر رهامی ساختیم. در سوره سبا آمده است:

**فلما قضینا علیه ما دلهم علی موته الا دابه الارض تاکل منسأته فلما خرّ تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین**

[سبا/۱۴]

" هنگامی که مرگ سلیمان را بر او مقررساختیم، چیزی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر جنبنده زمین(موریانه) که عصای او را می خورد (تا شکست وپیکر سلیمان فرو افتاد)هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگراز غیب آگاه بودند( و می دانستند که سلیمان مدتها پیش مرده است) در عذاب خوار کننده (اعمال شاقه و کارهای سخت او) باقی نمی ماندند ( وخود را نجات می دادند) ".

جمعی از مفسران گفته اند: مفهوم آیه چنین است که بعد از افتادن سلیمان وضع جنیان برای انسان ها آشکار شد که آنها از اسرار غیب آگاه نیستند ، و بی جهت عده ای چنین عقیده ای را در باره آنها دارند. در هر صورت آیه دلالت می کند

بر عدم آگاهی جنیان از غیب و اشتباه بودن پندار کسانی که می گویند جنیان از اوضاع واحوال آینده باخبرند و ما با ارتباط با آنها می توانیم از سرنوشت انسانها و مسائل غیبی و حوادث آینده با خبرشویم.

**قرا رجل علی ابی عبدالله(ع) "فلما خرّتبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین.**

**فقال ابوعبدالله(ع): الجن کانوا یعلمون انهم لایعلمون الغیب.**

**فقال الرجل فکیف هی؟**

**فقال(ع) : انما انزل الله فلما خرّ تبینت الانس ان لو کان الجن یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین.**

[سفینه البحار ج۱ ص۶۱]

" مردی این آیه را بر امام صادق (ع) خواند:" هنگامی که سلیمان فرو افتاد فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده ای باقی نمی ماندند "

امام صادق (ع) فرمود: جنیان می دانستند که غیب نمی دانند .

آن مرد گفت : چگونه است این مسأله؟

فرمود: هنگامی که خدا آیه **فلما خرّ**... را نازل کرد بر انسانها روشن شد که اگر جنیان غیب می دانستند در عذاب خوار کننده( کارهای سخت وسنگین ) باقی نمی ماندند .

از این روایت استفاده می شود که جنیان خود می دانستند که غیب نمی دانند بلکه انسانها می پنداشتند که آنها غیب می دانند، ولی بعد از نزول این آیه بر انسانها نیز آشکار شد که آنها علم غیب نمی دانند والا بعد از مرگ سلیمان خود را از زیر بار کارهای سنکین نجات می دادند در حالیکه آنها می پنداشتند:

سلیمان زنده وبه کارهای آنها نظاره گر است و بعد از اینکه موریانه عصای او را خورد و سلیمان افتاد، آنها از مرگ سلیمان با خبر شدند.

## آیا هرکسی می تواند جنیان را ببیند یا سخنشان را بشنود؟

به جهت اینکه جنیان از آتش آفریده شده و جسم لطیف دارند و از سرعت بالایی برخوردارند، هرکسی قابلیت دیدن و شنیدن صدای آنها را ندارند واگربه صورت اتفاقی ببینند یا صدایشان را بشنوند آسیب می بینند و مدتها تب شدیدی بر آنان عاض می شود و می توان گفت: آنها عمدا آسیب نمی زنند، بلکه آثار وضعی وخصوصیت جسمی آنها بجهت داشتن جسم لطیف و سرعت زیادی که دارند کسانیکه اطرافشان هستند آسیب می بینند و مدتها مریض می شوند.

قالت حکیمه بنت موسی :

**رایت الرضا (ع) واقفا علی باب الحطب و هو یناجی ولست اری احدا ، فقلت : یا سیدی لمن یناجی ؟**

**فقال: هذا عامر الزهرائی اتانی یسالنی و یشکوا الی.**

**فقلت: یا سیدی احب ان اسمع کلامه.**

**فقال لی: انک ان سمعت به حممت سنه.**

**فقلت: یا سیدی احب ان اسمعه**

**فقال لی: اسمعی**

**فاستمعت فسمعت شبه الصفیر و رکبتنی الحمی فححمت سنه**

[کافی/ج۱/ص 395]

حکیمه دختر موسی بن حعفر(ع) گوید: امام رضا(ع) رادیدم درهیزم خانه ایستاده آهسته سخن می گوید ومن کسی را نمی دیدم، گفتم: آقای من باچه کسی آهسته صحبت می کنی ؟

فرمود: عامر زهرائی(یکی از جنیان) است که نزد من آمده، وچیزی می پرسد و درد دل می کند.

عرض کردم: سرورم دوست دارم سخنش را بشنوم.

فرمود: اگر تو سخنش را بشنوی یک سال تب می کنی.

عرض کردم : آقایم ، دوست دارم بشنوم ،

فرمود: بشنو

من گوش دادم صدایی مانند سوت شنیدم وتا یک سال مرا تب گرفت.

## جنیان درچه شکلی دیده می شوند؟

آنها به خاطر داشتن جسم لطیف می توانند به هر شکلی درآیند، یا بنا به مصلحتی که خدای عزوجل این خصوصیت را در آنها قرار داده است می توانند در هر شکلی ظاهرشوند واصناف مختلفی دارند؛ که بعضی به صورت سودانی ها یا هندی ها و برخی به صورت کردها و اصناف و قو میت های دیگر مردم و صنفی به صورت مار و عقرب و حشرات و گروهی به صورت سگ و گربه سیاه دیده می شوند .

عن ابن جبل قال:

**کنا ببابه(اباعبدالله(ع)) فخرج علینا قوم اشباه الزط علیهم ازر و اکیسه فسالنا اباعبدالله (ع) عنهم فقال : هولاء اخوانکم من الجن.** [کافی/ ج۱ /ص ۳۹٤]

"ابن جبل گوید: درخانه امام صادق(ع) ایستاده بودیم که مردمی شبیه سیاه پوستان سودانی بیرون آمدند که لنگ و روپوشی در برداشتند، از امام صادق (ع) راجع به آنها پرسیدیم، فرمود: آنان از برادران جن شما هستند."

عن سعد الاسکاف قال:

**اتیت اباجعفر(ع) ارید الاذن علیه فذا رحال ابل علی الباب مصفوفه واذا الاصوات قد ارتفعت ثم خرج قوم متعممین بالعمائم یشبهون الزط قال فدخلت علی ابی جعفر(ع) فقلت جعلت فداک ابطأ اذنک علی الیوم و رایت قوما خرجوا علی متعممین بالعمائم فانکرتهم.**

**فقال(ع) : اوتدری من اولئک یا سعد؟ قال : لا.**

**فقال(ع): اولئک اخوانکم من الجن یاتونا فیسالونا عن حلالهم وحرامهم ومعالم دینهم.**

[کافی / ج۱/ ص ۳۹۴]

"سعد اسکاف گوید : خدمت امام باقر(ع) رهسپار شدم و می خواستم اجازه ورود بگیرم که دیدم جهازهای شتر در درخانه صف کشیده اند، ناگهان صداهایی برخاست و بعد مردمی عمامه به سر شبیه سودانی ها بیرون آمدند.

من خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم: قربانت شوم، امروز به من دیر اجازه فرمودی، و من اشخاصی عمامه به سر دیدم بیرون آمدند که آنها را نشناختم، فرمودند: ای سعد ندانستی آنها چه کسانی هستند ؟

عرض کردم: نه، فرمود: آنها برادران جن شما هستند که نزد ما می آیند وحلال وحرام ومسائل دینی خودرا از ما می پرسند.

قال اباعبدالله (ع):

**ان الاکراد من احیاء الجن کشف الله عنهم الغطاء فلاتخالطوهم.**

[کافی/ ج۵/ ص ۱۵۸، تهذیب/ ج۳/ ص۱۶۴]

"کردها طایفه ای از جن هستند، خداوند پرده را از روی آنها برداشته(که به چشم دیده می شوند ) پس باآنها آمیزش نکنید."

قال ابو عبدالله(ع):

**ولا تنکحوا من الاکراد احدا فانهم جنس من الجن کشف عنهم الغطاء**

[ کافی /ج ۵ /ص ۳۵۲]

" با احدی از کردها ازدواج نکنید چون آنها از جنس جن هستند پرده از روی آنان برداشته شد (و دیده می شوند)."

## وجه تسمیه اکراد

روی زمخشری عن النبی (ص)انه قال:

**الاکراد جیل من الجن کشف عنهم الغطاء**

" کردها طایفه ای است از جن، پرده از روی آنها برداشته شده ( و به چشم دیده می شوند)

گویند: چون سلیمان بغزوه هند رفت، هشتاد زن از ایشان اسیر گرفت و آنها را در جزیره ای مسکن داد، پس طایفه ای از جن از دریا بر آمده با آنها نزدیکی نموده چهل نفر از ایشان آبستن شدند، چون سلیمان با خبر شد آنها را از آن مکان بیرون کرده به زمین فارس مسکن داد، پس چون آن چهل زن پسر زائیدند، چون پسران بزرگ شدند فتنه و فساد بر پا کرده و قطع طریق نمودند، مردم به سلیمان شکایت

کردند، فقال: **اکردوهم الی الجبال فسموا بذلک الاکراد** آنها را به کوهها برانید و به همین جهت اکراد نامیده شدند.

ازدواج انسان با جنیان به اثبات نرسیده است و معلوم نیست چنین چیزی اتفاق افتاده باشد و در مورد تکثیر نسل انسان و ازدواج یکی از فرزندان حضرت آدم(ع) (قابیل) با یکی از جنیان که بعضی ها نقل کرده اند، مفسرین اتفاق نظر ندارند بلکه محققین از مقسرین مانند علامه طباطبایی (ره)خلاف این را اثبات نموده اند که در تکثیر نسل انسان هیچ موجودی غیر از خود انسان مدخلیت نداشته و روایاتی که در این زمینه وارد شده است، از نظر سند ضعیف می باشد.

عن احدهما قال:

**الکلاب السودالبهیم من الجن**

[کافی/ ج ٦ /ص۵۵۳]

"سگ سیاه ازجن است."

قال رسول الله (ص) :

**الکلاب من ضعفه الجن فاذا اکل احدکم الطعام و شی منها بین یدیه فلیطعمه اولیطرده فان لهم انفس سوء**

[کافی/ ج٦ /ص۵۵۳]

"سگ ها از ضعفای جن است پس اگر یکی از شما در حال غذا خوردن است وسگی پیش اوست باید به او غذا دهد چون آنها نفس بدی دارند."

عن ابی حمزه الثمالی قال:

**کنت مع ابی عبدالله(ع) بین مکه والمدینه اذا التفت عن یساره فاذا کلب اسود بهیم ، فقال مالک قبحک الله ماالشد مسارعتک؟ فاذا هو شبه بالطایر .**

**فقلت : ماهذا جعلت فداک ؟**

**فقال : هذا عثم برید الجن مات هشام الساعه فهو یطیر ینعاه فی کل بلده**

[ بحار/ ج ۶۲/ ص۶۸]

" ابی حمزه ثمالی گوید: در بین راه مکه ومدینه با امام صادق(ع) بودم ناگهان متوجه شدم که سگ سیاهی سمت چپ اوست ، فرمود : خدای زشت گرداند تو را چه شده است که این قدر سرعت گرفته ای؟

در این هنگام شبیه پرنده ای شد ، گفتم : فدایت شوم این چیست؟

فرمود : این عثم قاصد جن است. هشام(از ترس)الساعه مرد و او (جن) پرواز می کرد و خبرمر گ او(هشام) را در هر آبادی اعلام می کرد.

## هنگام گم شدن جنیان را به کمک خود بطلبید

برخی از جنیان در بیابانها زندگی می کنند و مأموریت دارند به کمک گمشدگان شتافته و آنان را نجات داده و راه را بر آنان نشان دهند فلذا اگردر بیابانی راه را گم کردید و یا نیاز به کمک داشتید، جنیان را به کمک خود بطلبید.

فی الخصال باسناده عن علی(ع) فی حدیث الاربعمائه قال:

**من ضل فی سفر او خاف علی نفسه فلیناد " یا صالح اغثنی" فان فی اخوانکم من الجن جنیا یسمی " صالحا" یسیح فی البلاد لمکانکم محتسبا نفسه لکم فاذا سمع الصوت اجاب و ارشد الضال منکم و حبس دابته**

[خصال / ج۲/ ص ۷۵۱، وسائل / ج۱۱/ ص ۴۳۳]

علی (ع) می فرماید: هر کس از شما در سفری گم شد یا بر جان خود ترسید به آواز بلند بگوید: " **یا صالح اغثنی**" در میان برادران جن شما جنی هست به نام "**صالح**" که به

خاطر شما شهرها را می گردد وخود را آماده خدمت برای شما ساخته است، چون صدا را بشنود جواب می دهد و گمشده شما را راهنمائی نموده و چهار پائی را که فرار کرده است نگه می دارد.

عن فضیل بن یسار: قال سمعت اباجعفر(ع) یقول:

**ان نفرا من المسلمین خرجوا الی سفر لهم فضلوا الطریق فاصابهم عطش شدید فتکفنوا ولزموا اصول الشجر فجاءهم شیخ وعلیه ثیاب بیض فقال: قوموا فلابأس علیکم فهذا الماء فقاموا وشربوا وارتووا فقالوا من انت یرحمک الله ؟**

**فقال انا من الجن الذین بایعوا رسول الله (ص)انی سمعت رسول الله(ص) یقول المومن اخ المومن عینه ودلیله فلم تکونوا تضیعوا بحضرتی.**

[کافی/ ج۲ /ص ۵۳۷]

"گروهی از مسلمانان به سفری رهسپار شدند، راه را گم کردند و تشنگی شدیدی بر آنان عارض شدکفن پوشیده و به زیر درختی پناه بردند( یعنی دست از زند گی شسته و در انتظار مر گ نشسته بودند)،پیرمردی که لباس سفید برتن داشت برآنها وارد شد و گفت: بلندشوید نگران نباشید: این آب برای شماست، بلند شدند وآب آشامیدند و سیراب شدند و بعد گفتند: خدای رحمت کند تو را ، شما کی هستی؟ گفت: من از جنیانی هستم که با رسول الله (ص) بیعت کردند، من از رسولخدا(ص) شنیده ام که می فرمود: مؤمن برادرمؤمن و دلیل و راهنمای اوست، بنابر این شما با حضور من از بین نخواهید رفت."

بنابر این کسانی که در بیابان گم می شوند و مرد سفید پوشی او را نجات داده و راه را بر او نشان می دهد نمی تواند ادعا کند که امام زمان (ع) را دیده و آن حضرت او را نجات داده است [چنانکه بعضی چنین ادعایی می کنند] ، زیرا آن حضرت اولیاء

و یاران زیادی دارند که می توانند به کمک گمشدگان بشتابند و ثانیا برخی از جنیان نیز این وظیفه را دارند تا به یاری گم شدگان بشتابند وآنها را نجات دهند.

## غذای جنیان

هر صنفی از جن غذای خاصی دارند، آنهائی که از باد خلق شده اند چیزی نمی خورند و بقیه گروه ها برخی غذایشان بوئیدن است و بعضی لیسیدن و عده ای استخوان و سرگین می خورند و مومنین آنها در سقف خانه های مومنان زندگی می کنند هنگامیکه آنها غذا می خورند پائین آمده با آنها غذا می خورند و اما اینکه چرا متوجه کم شدن غذا نمی شویم؟ به خاطر این است که غذای آنها خیلی کم است فلذا کم شدن غذا برای ما محسوس نیست.

عن یزید بن جابر قال:

**ما من اهل بیت من المسلمین الا و فی سقف بیتهم اهل بیت من الجن اذا وضع غدائهم نزلوا و غدوا و اذا وضع عشائهم نزلوا فتعشوا معهم**

[بحار ج ۶۰ ص۱۱۵]

"خانواده ای از مسلمانان نیست جزاینکه در سقف خانه اش خانواده ای از جن زندگی می کنند هنگامی که آنها(مسلمانان) نهار و شام می خورند آنها (جنیان) از سقف پایین آمده و با آنان غذا می خورند."

عن لیث المرادی عن ابی عبدالله(ع) قال:

**سالته عن الاستنجاء الرجل بالعظم او البعر او العود ؟**

**قال: اما العظم والروث فطعام الجن ...** [تهذیب /ج۱/ص۳۵۷، وسائل /ج ۱/ ص ۳۵۴]

از امام صادق(ع) از استنجاء(پاک کردن خود) با استخوان وپشکل و عود سوال کردم، فرمود: اما استخوان وسرگین غذای جن است ...

قال رسول الله (ص):

**لا تستنجوا بالعظم والروث فانها زاد اخوانکم الجن**

[ مستدرک الوسایل/ ج ۱/ ص ۲۷۹]

" رسول خدا (ص) فرمود: با استخوان و سرگین (حیوانات سم دار) استنجاء نکنید چون آنها غذای برادران جن شما هستند."

**لا یجوز الاستنجاء بالروث والعظم لان وفد الجن جاوا الی رسول الله (ص) فقالوا یا رسول الله متعنا فاعطاهم الروث والعظم فذلک لا ینبغی ان یستنجی بهما.**

[ بحار/ ج ۶۰/ ص ۷۳]

"جایز نیست استنجاء با سرگن واستخوان، زیرا گروهی از جنیان بر پیامبر عرض کردند: ای رسول خدا طعاممان ده حضرت بر آنها سرگین و ستخوان اعطا کرد فلذا استنجاء با آنها جایز نیست."

## محل زندگی جنیان

گروهی از آنها که از باد خلق شده اند در همه جا هستند وجای خاصی برای زندگی ندارند و اصناف دیگر در خرابه ها زندگی می کنند و برخی در دشت ها و بیابانها و بعضی در دره ها و صخره های تند وعده ای در زمین های سرخ رنگ و مومنین آنها در سقف خانه های مومنان زندگی می کنند و مزاحم کسی هم نیستند و به کسی هم آسیب نمی رسانند و از غذای آنان استفاده می کنند.

عن محمد بن مسلم ، عن ابی جعفر(ع) انه قال:

**یا محمد ابن بیتک سبعه اذرع فما کان فوق ذلک سکنه الشیاطین. ان الشیاطین لیست فی السماء ولا فی الارض ، انما یسکنون الهواء.**

[مکارم الاخلاق /ج ۱/ ص۲۳۸]

" محمد بن مسلم از امام باقر(ع) : ای محمد بلندی خانه ات هفت ذراع باشد و بیشتر از این مسکن شیاطین خواهد شد که شیاطین در آسمان و در زمین نیستند، بلکه در هوا و فضا منزل دارند.

عن عبدالله بن سنان قال :

**سمعت اباعبدالله(ع) یقول: کل شیء فوق التسع یعنی سمک البیت فما زاد علی التسع فهو مسکون ، یعنی البیوت.**

[مکارم الاخلاق/ ج ۱ /ص۲۳۹]

" عبدالله بن سنان گوید: از حضرت صادق(ع) شنیدم : هرخانه ای که سقف آن بیشتر از نه ذراع باشد مسکن شیاطین خواهد شد."

عن ابی عبدالله(ع) :

**ما من انسان فوق ثمانیه اذرع الا و یأوی الشیطان فیما فوق ثمانیه اذرع و الواجب ان یکتب له فیه آیه الکرسی حتی لا یأوی فیه الشیطان.**

[مکارم الاخلاق/ ج ۱ /ص۲۳۹]

" امام صادق (ع) : هیچ انسانی سقف خانه اش را از هشت ذراع بلندتر نسازد مگر آنکه در آنجا(بالاتر از هشت ذراع)شیاطین مسکن گیرند. ودر این صورت بر آن آیه الکرسی نویسد ، تا شیاطین در آن مأوی نکنند."

عن ابی جعفر(ع) :

**انه اتی رجل فشکا الیه فقال: اخرجتنا الجن من منازلنا یعنی عمار منازلهم، فقال اجعلوا سقوف بیوتکم سبعه اذرع واجعلوا الحمام فی اکناف الدار. قال الرجل: ففعلنا فما راینا شیئا نکرهه.**

[مکارم الاخلاق /ج۱ /ص۲۴۲]

"از امام باقر(ع): مردی به نزد وی به شکایت آمد که جن ما را از خانه هایمان بیرون رانده، فرمود: سقف خانه ها را هفت ذراع کنید، و حمام را در گوشه خانه ( دور از خانه) بسازید، آن مرد گوید: چنین کردیم دیگر چیزی که ناراحت کننده باشد ندیدیم."

عن ابی عبدالله (ع) قال:

**لیس من بیت نبی الا وفیه حمام، لان سفهاء الجن یعبثون بصبیان البیت، فاذا کان فیه حمام عبثوا بالحمام وترکوا الناس.** [مکارم الاخلاق /ج۱/ص ۲۴۶]

"امام صادق(ع): در خانه هر پیغمبری کبوتری وجود داشت، زیرا جنیان با کودکان بازی می کنند، وجون کبوتر در خانه ای باشد به آن سرگرم شده و از کودکان دست بر می دارند."

قال ابو عبدالله (ع):

**لا تصل فی وادی الشقره فان فیه منازل الجن** [وسائل /ج۵ / ص ۱۵۸]

"در وادی شقره ( محل معرفی است در مکه و زمینی که سرخ رنگ است ) نماز نخوانید، زیرا منازل جن در آن است"

## حکم احضار و تسخیر جن

فقها استخدام وتسخیر جن را حرام دانسته اند به این جهت که آنها متضرر و اذیت می شوند و آزار و اذیت بدون دلیل جایز نیست ولی احضار جن اشکالی ندارد مخصوصا اگر غرض عقلایی داشته باشد و مشروط بر اینکه از راههای که شرعا حلال است، اقدام شود و بتوانیم

از این راه مشکلی را حل کنیم و بیماری را شفاء داده یا به وسیله آنها کاری به نفع مومنان انجام دهیم.

**مراجعه مومنین به بعضی از کسانی که از طریق تسخیر ارواح و جن اقدام به معالجه می کنند، با توجه به اینکه یقین دارند که آنها فقط کار خیر انجام می دهند چه حکمی دارد؟**

ج : این کار فی نفسه اشکال ندارد، مشروط بر اینکه از راههایی که شرعا حلال هستند، اقدام شود. [اجوبه الاستفتاءات/آیت الله خامنه ای/ ج۲/ص ۵۰]

**چگونه می توان جن را احضار یا تسخیر کرد؟**

احضار و تسخیر جن دو راه دارد : یکی با ریاضت است که انسان از نظر روحی به مرحله ای می رسد کهمی تواند با اراده جنی را احضار کند یا یکی از آنها را در اختیار داشته باشد و از آنها کار بکشد و دیگری با خواندن اوراد خاص احضار جن است که با خواندن آن جنی حاضر شده و به سوالات احضار کننده پاسخ می گوید ودر تسخیر با چله نشینی است همراه با خواندن اوراد خاص تسخیر که تسخیر کنند دائره ای بر دور خود می کشد و چهل روز در داخل آن مشغول خواندن اوراد وعملیات مخصوص آن می شود ودر مدت این چهل روز از دائره خارج نمی شود والا از طرف جنیان آسیب شدیدی می بیند وچه بسا چنان آسیب شدیدی می بیند که تا آخر عمر فلج می شود ، ودر پایان چهل روز جنی در اختیار او قرار می گیرد که می تواند در کارهای خود از او بهره بگیرد. ما در اینجا به علت سوء استفاده نااهلان از ذکر اوراد احضار و تسخیر صرف نظر کردیم و کسانی که قابلیت داشته باشند می توانند با استفاده از کتب قدمای اهل فن به آن دست یابند.

**آیا جن بدون دلیل به کسی آسیب می رساند؟**

ج: بدون دلیل به کسی آسیب نمی رسانند، ولی بعضی از سفهاء آنها به بازی با بچه ها علاقه دارند لذا موقع بازی با بچه ها آنها می ترسند یا هنگام برخورد جسم لطیفشان با بدن کودکان ، آنها آسیب می بینند یعنی اثر وضعی دارند.

**آیا موقع ریختن آب داغ به روی آتش، یا محل آشغال، بچه های جنیان آسیب می بینند چنانکه معروف است ؟**

ج: آب داغ در آنها اثری ندارد و آسیب نمی بینند .

**آیا جن از بسم الله می ترسد و فرار می کند ؟**

ج: جن از بسم الله نمی ترسد ولی با گفتن اسماء الهی می توان از آسیب آنها در امان شد.

**آیا در پیدا کردن گمشده و یافتن دزد می توان از جنیان کمک گرفت؟**

ج: بلی می توان به وسیله احضار یا تسخیر در یافتن دزد و پیدا کردن گمشده از آنها کمک گرفت.

نقل می کنند: مال باخته ای پیش کسی که جنی در اختیار داشت رفت و از او در پیدا کردن مالش کمک خواست. اوبه وسیله ارتباط با جن گفت : الان دزد در بازار راه می رود و جن را فرستاد و کلید صندوقی که اموال در آن بود از جیبش برداشت وبه مال باخته داد و گفت ایشان تا از بازار بر گردد برو واموالت را از صندوق بردار. و او همین کار را کرد و اموالش را به دست آورد.

**آیا جن می تواند به قالب کسی رفته و از زبان او سخن گوید؟**

ج: بلی می تواند و با اوراد می توان آن را خارج کرد.

**آیا جن را می توان در شیشه ای زندانی کرد؟**

ج: غیر از اورادی که جن را تسخیر می کنند، حبس جن ممکن نیست.

۱۳۸۵/۲/۲۵

تبریز

## فهرست مطالب